

گندوگاوی انتقادی  
« در اندیشه مائوتسه تون »



# اندیشه مائوتسه دون

مارکسیسم - لنینیسم عصر ما ؟

www.iran-archive.com

گروه اتحاد کمونیستی

د ر اثر " در باره د یکتاوری د موکراتیک خلق " ۳۰ ژوئن ۱۹۴۹ یعنی در آستانه انقلاب، مائوتسه دون راه آیند ، چین ، نوع حکومت پس از انقلاب و مسئله اعمال د یکتاوری " طبقاتی " را مورد بحث و بررسی قرار میدهد . این اثر نمونه خوب و روشنی از اکلکتیک مائو و نمونه برجسته در میان آثاری است که وظیفه دارند میانه روی کنند و بر اساس اوضاع سیاسی برخی از اصول را بطرافت تغییر دهند . در این اثر مائوتسه دون مینویسد : " از مرکز سون یاتسن بیست و چهار سال میگذرد . انقلاب چین برهبری حزب کمونیست در زمینه ثنوری و پراتیک به پیشرفتهای عظیمی نائل آمد . و این امر موجب تغییر اساسی سیمای چین شده است . تجربه اساسی و عمدی ای که خلق چین تاکنون به دست آورده در دو نکته خلاصه میشود :

- ۱- در داخل کشور باید توده های خلق را بیدار کرد این بیان معنی است که باید طبقه کارگر طبقه دهقان ، خرد ، بورژوازی شهری و بورژوازی ملی را به منظور تشکیل جبهه واحد داخلی برهبری طبقه کارگر متحد ساخت و برابری اساس دولت د یکتاوری د موکراتیک توده ای را برهبری طبقه کارگر بر پایه اتحاد کارگران و دهقانان بنیاد نهاد .
- ۲- در خارج کشور باید . . . .

کوی د ورترو مینو پسد (۲) : " شما اعمال د یکتاتوری میکنید ،  
 حق با شماست آقایان عزیز . کار ما عینا همین است تمام  
 تجربه ای که خلق چین در طی چندین سال اندوخته است  
 بما میآموزد که د یکتاتوری د موکراتیک خلق اعمال کنیم یعنی  
مرتجعان را از حق بیان محروم گردانیم و این حق را فقط  
بخلق بد هیم . منظور از خلق چیست ؟ در چین در مرحله  
 کنونی خلق عبارتست از طبقه کارگر ، طبقه دهقان ، خرده -  
بورژوازی شهری و بورژوازی ملی . این طبقات تحت رهبری -  
 طبقه کارگر و حزب کمونیست متحد میشوند . حکومت خاص  
 خود را بنیاد مینهند . دولت خاص خود را برمیگیرند و نسبت  
 به چاکران امپریالیسم یعنی طبقه مالکان ارضی و بورژوازی -  
بوروکراتیک و همچنین نسبت به نمایندگان این طبقات یعنی  
 مرتجعان گومیندان و دستیارانشان د یکتاتوری اعمال میکنند  
آنها را تحت فشار میگذارند تا جز راه راست نپویند و اجازه  
نمیدهند که هیچ گفتار و هیچ رفتاری مخالف حکومت موجود  
 از آنها سر بزند " .

ما قبل از اینکه به نقل قولهای دیگر از این اثر بپردازیم  
 و سپس کل اثر را در رابطه با اجزاء آن و آثار دیگر مائو -  
 مورد بررسی قرار د هیم لازم میبینیم که به برخی از نکات -

اشاره کنیم .

۱- همانطور که ملاحظه شد مائوتسه دون در اثر خود بطور دقیق و روشن از د یکتاتوری د موکراتیک خلق هازد پکتاتور دموکراتیک کارگران ، دهقانان ، خرد ه بورژوازی شهری و بورژوازی ملی سخن میگوید . بعبارت د یگر مقوله د یکتاتوری طبقه را " بسط " داده و به مقوله د یکتاتوری مختلط بدل ساخته است . یعنی هم معنای د یکتاتوری طبقه را عوس کرده و هم علت تاریخی - ضروری د یکتاتوری طبقه ای بر طبقه د یگر را نفی کرده است .

د یکتاتوری طبقه بمعنای اعمال قدرت اداری - ارتشی و بمعنای اعمال زور افرادی که به طبقه ای خاص تعلق دارند نیست . دولت ابزار اعمال قدرت طبقاتی نیز بمعنای حکومت ، تنها بمعنای مجلس و پلیس و ارتش نیست بلکه معنایی بسیار وسیعتر دارد ( که مائوتسه دون بطور ناقص در اثر خود بآن اشاره میکند ) . دولت ، ارتش ، پلیس ، موسسات حقوقی و دادگستری ، ابزارها و تشکلهای فرهنگی حکومت و کلیه موسسات ، تشکلهای اجتماعی که وظیفه حفظ قدرت حاکم ، توجیه و اعمال زور، تثبیت و بسط قدرت طبقه حاکم را دارند شامل میشود . موسسات فرهنگی و وزارتخانه ها همانقدر جزء دولتند که ارتش ، اطاق بازرگانی و بانک

مرکزی ، همانقدر جز آنند که دستگاہهای رادیو و تلویزیون  
موسسات تربیتی دولتی و سازمان امنیت ، قوانین اخلاقی و  
قوانین رانندگی همانقدر تولیدات دولت و ابزار اعمال قدرت  
طبقاقتند که برنامه های اقتصادی ، قرارداد های مرزی و -  
غیره . بنا براین نمیتوان دولت را محدود به حکومت (کابینه)  
گرفت و از حکومت خلق این برداشت را داشت که گویا منظور  
شرکت فیزیکی افراد بورژوا و خرد بورژوا در کابینه یا استان  
داری است و چون تحت رهبری پرولتاریا عمل میشود پس  
این افراد دست از پا خطا نخواهند کرد . وقتی صحبت از  
دولت مختلط طبقات میشود و از آن بالاتر از دیکتاتوری  
مختلط طبقات صحبت میشود در نتیجه منظور اعمال قدرت  
طبقاتی بنا به ماهیت و منافع خود در کلیه امور اجتماعی -  
اقتصادی است . یعنی در قوانینی که میگذارد ، آموزش  
فرهنگی - هنری که صورت میگیرد ، قرارداد های اخلاقی  
و زناشویی که تعیین میشود ، برنامه های اقتصادی که تصویب  
و بمورد اجرا درمیآید و . . . هر طبقه بنا بر ماهیت و بسر  
اساس منافع خود با همه قوا اعمال زور میکند . حال اگر  
یک طبقه در قدرت باشد کلیه ابزارهای اعمال قدرت را به  
دست داشته باشد ، برنامه های اقتصادی اجتماعی ، قوانین  
و مقررات در خدمت منافع آن طبقه تنظیم و بمورد اجرا درمی

آید . اما اگر چند طبقه با منافع متضاد اعمال د یکتاتوری کنند چه خواهد شد ؟ اگر برنامه ها و قوانین و مقررات بنفع یکی از اینان باشد یعنی او اعمال قدرت طبقاتی کرده است پس د یکتاتوری مختلط چه میشود اگر جز این باشد این قوانین در اساس و در زندگی روزانه بنفع کیست ؟

در اینجا است که مائوتسه دون اساسا معنای د یکتاتوری طبقه را درك نکرده است . با اینکه خود گاهی بطور فرمول وار از اعمال قدرت يك طبقه بر طبقه دیگر صحبت میکند در تنظیم تئوریهای خود این ابرازات را دخالت نمیدهد و چون با این ابرازات دچار تناقض میشود ، سعی میکند مقولات غیر طبقاتی جدید بیافریند و از محدود و سخت و پیچیده تحلیل طبقاتی خارج شده ، مقولات وسیع غیر طبقاتی را بجای آن بنشانند . ما نشان خواهیم داد که این کوشش نیز به بن بست میرسد و تناقضات جدید میآفریند .

۲- در آخر بخش نقل قولهای قبل در واقع درك نسا

درست اخلاقی و سطحی مائوتسه دون از مارکسیسم - لنینیسم تا حدودی هویدا است . او د یکتاتوری را تا حد فشار برای بازگرداندن اشخاص کجرو براه راست پائین می آورد و مینویسد ، " . . . نسبت به چاکران امپریالیسم یعنی طبقه مالکان ارضی و بورژوازی بوروکراتیک و همچنین نسبت

به نمایندگان این طبقات یعنی مرتجعان کومیندان و دستیارانشان دیکتاتوری اعمال میکنند ، آنها را تحت فشار می گذارند تا جزراه راست نپویند و اجازه نمیدهند که هیچ گفتار و هیچ رفتاری مخالف حکومت موجود از آنها سر بزند " .  
 یعنی مائو دیکتاتوری طبقاتی را محدود کردن د یگران در حد اینکه هیچ گفتار و هیچ رفتاری مخالف حکومت موجود از آنان سر بزند میدانند . دولت و حکومت را یکسان میبینند . دیکتاتوری طبقه را بعنوان اعمال قدرت برای از بین بردن همه زمینهای اقتصادی - اجتماعی در خدمت قدرت استثمارگر و بوجود آوردن همه زمینهای اقتصادی - اجتماعی در خدمت سوسیالیسم یا طبقه حاکم نمیداند . درکی سطحی از دیکتاتوری خلق و از دولت داشته موافقت یا مخالفت با حکومت را بعنوان معیار اساسی قرار میدهند .  
 مضافاً اینکه هدف از این دیکتاتوری مختلط حکومتی ، برای جلوگیری از مخالفت در گفتار و رفتار با حکومت موجود ، چیزی نیست جز اینکه میخواهد با فشار مرتجعین را وادار کند که " جزراه راست نپویند " یعنی بار دیگر مسائل اجتماعی را از مضمون طبقاتی آن خالی کرده و بمیل و اراده و اخلاق این و آن میچسباند . گویا که طبقه ارتجاعی بخاطر پسر دلسی چنین و چنان میکند و با فشار میتوان او را وادار کرد که



راه راست بیوندند. غافل از اینکه انقلاب اجتماعی برای بوجود آوردن زمینه مادی جدید، برای درهم شکستن و نابود کردن ماشین دولتی گذاشته است و نه بخاطر تزکیه اخلاق ارتجاعیون و نه در خدمت براه راست کشاندن طبقه یاب طبقات ارتجاعی. ما در تحلیل آخر بر اساس شواهدی از مارکس و لنین باثبات و اختلاف اصولی ابرازات و تحلیلها مائو با مارکسیسم دست خواهیم زد. اشارات فوق تنها به منظور بالا بردن دقت در طرح مسائلی است که خواهد آمد.

برای بررسی نکات بعدی لازم میدانیم معنای دیکتاتوری دموکراتیک را از زبان مائو ذکر کنیم تا از هر نوع سوء تفاهمی در آینده جلوگیری کرده باشیم.

مائوتسه دن مینویسد: "فقط در درون خلق است که دموکراسی اعمال میگردد. خلق از حق بیان، حق تشکیل جمعیت و اجتماعات و غیره برخوردار است. حق انتخابات فقط متعلق به خلق است. این حق به هیچوجه بر مرتجعسان داده نمیشود. از یک سو دموکراسی برای خلق و از سوی دیگر دیکتاتوری نسبت به مرتجعان، این دو جنبه که با هم جمع شد، دیکتاتوری دموکراتیک خلق بدست میآید" درست مانند چهار عمل اصلی، دو جنبه با هم جمع میشود و — دیکتاتوری دموکراتیک خلق بدست میآید. حال این دو جنبه

در چه رابطه دیا لکتیکی در چه فرم پویای ارگانیک در چه نسبت اجتماعی با هم قرار دارند، آن وظیفه خواننده است که قدرت تصور خود را بکار اندازد. در مورد دیکتاتوری طبقاتی دیدیم که منظر مائوتسه دون از دیکتاتوری چپست و چگونه و در چه خدمتی دیکتاتوری<sup>۱۰</sup> خلق اعمال میشود. حال ببینیم که جنبه دموکراسی یعنی "درون خلقی" آن - چگونه است. مائوتسه دون معنی دموکراسی مارکسیسم را به عقب برده و به دموکراسی بورژوازی بدل کرده است. منظور از دموکراسی بدترین و عقب مانده ترین نوع دموکراسی، دروغترین و سطحیترین معنای آن یعنی آزادیهای دموکراتیک بورژوازی قرن ۱۸ اروپا است. مائوتسه دون دموکراسی طبقاتی را آزادی حق بیان و آزادی پارلمانی (حق انتخاب) و آزادی تشکیل جمعیت و اجتماعات میداند و آن محدود میکند. يك کلمه از اعمال قدرت شوراهاى کارگری و دهقانى برنامه ریزی مستقیم آنان، شرکت مستقیم پرولتاریا در زندگی اجتماعی یعنی دموکراسی بمفهومى که مارکسیست - لنینیست ها میفهمند، خبری نیست.

يك جمله حتى از دموکراسی زحمتکشان، دموکراسی در پایه و بر اساس شوراها که مارکس و انگلس، لنین و روزا - لوکزامبورگ و دیگر کمونیستهای گیتی بعنوان اساسی ترین

اصول دموکراسی از آن نام برده اند در تحلیل مائو از جنبه  
 "دموکراسی خلق" یافت نمیشود. دیکتاتوری طبقاتی مائوتسه  
 دون بمعنای "تحت فشار" گذاردن ارتجاعیون است که "جز  
 راه راست نیبند" و اجازه ندادن به ارتجاعیون که "هیچ  
 گفتار و هیچ رفتاری مخالف حکومت موجود از آنها سرزنزد" و  
 "هر گفتار و یا رفتاری از این قبیل فوراً جلوگیری و موجب  
 مجازات میشود". دموکراسی طبقاتی مائوتسه دون نیز ایمن  
 است که "خلق از حق بیان، حق تشکیل جمعیتها و اجتماعاً  
 و غیره برخوردار است". حال خوانندگان، این هدف و -  
 مفاهیم دموکراسی و دیکتاتوری را با هدف و مفاهیم بورژوازی  
 قرون گذشته اروپا مقایسه کنند و به بینند آیا سرسوزنی بسا  
 آنها اختلاف دارد؟ و سپس این مفاهیم را با مفاهیم مارکس  
 و لنین در مورد دموکراسی و دیکتاتوری انقلابی زحمتکشسان  
 مقایسه نمایند و به بینند که آیا در جز" یا بخش بسا آن  
 سازگار است؟ (همانطور که گفته شد ما در آخر این بخش  
 خود این مقایسه را انجام خواهیم داد) ذکر این نکات از  
 این جهت لازم بود که در اشارات و نقل قولهای بعدی يك  
 بار دیگر به مفهوم دموکراسی و دیکتاتوری بزم مائوتسه دون  
 برنگردیم. حال بادامه بحث در مورد مقاله "در باره دیکتا  
 توری دموکراتیک خلق" میپردازیم.

برای اینکه نشاندهیم که مائوتسه دون از فرمولهای انقلابیون کمونیست جهان آغاز کرده و در سطح میماند و نتیجه غیر طبقاتی با متد اگلتکتیسم مخصوص بخود میگیرد به نکته بعد مقاله مزبور اشاره میکنیم. در مورد اعمال قدرت دولتی، مائوتسه دون مینویسد: (۴)

" دستگاه دولتی که بر ارتش، پلیس و دادگستری شامل میشود افزاری است که طبقه ای طبقه دیگر را بوسیله آن در فشار میگذارد. دستگاه دولتی نسبت به طبقات دشمن افزار فشار است در اینجا زور هست نه " مدارا ". شما مدارا ندارید " کاملا " صحیح است. ما هرگز در مورد فعالیت ارتجاعی عناصر و طبقات ارتجاعی به سیاست مدارا دست نمیزنیم. ما سیاست مدارا را فقط در درون خلق بکار میبریم و نه در مورد فعالیت ارتجاعی عناصر و طبقات ارتجاعی که بیرون از خلق اند " که بیرون از خلق اند ". این نقل قول نشاندهنده دره می تحلیل های مائوتسه دون است از یکطرف مائوتسه دون معتقد است! ؟ که " دستگاه دولتی .

... افزاری است که طبقه ای طبقه دیگر را به وسیله آن در فشار میگذارد " و دستگاه دولتی چین در دست خلق است که در میان آنها دموکراسی برقرار می باشد " ، از طرف دیگر معتقد است " خلق عبارتست از طبقه کارگر ، دهقان ، خرده بورژوازی شهری و بورژوازی ملی " حال اگر دستگاه دولتی ابزار اعمال دیکتاتوری وسیله اعمال قدرت همه جانبه ( در همه زمینه های اجتماعی ) یک طبقه بر طبقه دیگر است ، پس اصول دموکراسی از آن نام بردماند

چگونه خلق که از طبقات مختلف از بورژوازی ملی و پرولتاریا، تشکیل شده است میتواند بعنوان يك طبقه اعمال دیکتاتوری و قدرت کند؟ آیا پرولتاریا و بورژوازی ملی يك طبقه اند؟ آیا ایند و میتوانند دیکتاتوری طبقاتی همگون اعمال کنند؟ پس معنای دیکتاتوری طبقاتی چیست؟ در اینجا دو برداشت بیشتر باقی نماند یکی اینکه بورژوازی ملی، خرد بورژوازی و پرولتاریا میتوانند بعنوان يك طبقه اعمال قدرت کنند.

بعبارت دیگر ماهیت و خصلت طبقاتی جایگاه و منافع آنان همگون است و یا دولت ابزار اعمال دیکتاتوری يك طبقه بر طبقه دیگر نیست بلکه ابزار اعمال قدرت چند طبقه (حتی آنتاگونیستی که ما در تحلیل خود آنرا نشان خواهیم داد) بر یک یا چند طبقه است. اگر فرمول به قرین گرفته مائوتسه دون را یعنی "دستگاه دولتی ۰۰۰۰ افزاری استکه طبقه آ طبقه دیگر را بوسیله آن در فشار میگذارد" قبول کنیم دیکتاتوری دموکراتیک خلق مورد سؤال قرار خواهد گرفت و اگر دومی را بپذیریم اولی نفی خواهد شد. اینجاست اکلکتیسم مائو که فرمولها و قوانین مارکسیسم را با مفاهیم بورژوازی از دموکراسی و دیکتاتوری، از دولت و اعمال قدرت طبقاتی مخلوط کرده و مجموعه ای غیر مارکسیستی از آن ساخته است برای اثبات اینکه تحلیل مائو از دولت و دیکتاتوری، از

طبقه و اعمال قدرت طبقاتی ، تحلیلی غیر مارکسیستی و شدیداً انحرافی و ضد هر نوع تحلیل طبقاتی و مجموعه ای اخلاقی پند آمیز و ناصحانه است به مطالعه این اثر عبرت آموز ادامه میدهم . مائوتسه دون برای روشن ساختن بیشتر منظورات خود ، از دموکراسی و دیکتاتوری طبقاتی چنین ادامه میدهد<sup>(۵)</sup> " شیوه ای که در این مورد بکار میرود (منظور در مورد هدایت مردم است ) شیوه دموکراتیک است . شیوه اقتاع است نه اجبار . اگر فردی از خلق به نقض قانون مبادرت جوید او نیز باید کیفر ببیند ، زندانی و حتی محکوم بمرگ شود . ولی این بیش از چند مورد منفرد نخواهد بود و بسا آن دیکتاتوری که نسبت بمرتجعان بمثابه طبقه اعمال میشود تفاوت اصولی دارد .

در مورد طبقات ارتجاعی و عناصر مرتجع تا آنگاه که پس از سزنگون شدن قدرت سیاسی خویش به طغیان دست نزنند خرابکاری نکنند و اغتشاس برنینگیزند به آنها نیز زمین و کار داده خواهد شد تا بتوانند زندگی کنند و بوسیله کار تجدید پرورش یابند و انسانهای نویی بشوند " باین نقل قول دست کنیم . مائوتسه دون بار دیگر ثابت کرد که برای او طبقه جایگاه طبقاتی ، معنا ندارد او طبقه را جمع عددی (جبری) افراد طبقه میبیند نه یک توتالیته ، یک سامان اجتماعی که

نظم ، جایگاه و کیفیت عمومی مخصوص بخود دارد . مدام در برخورد به طبقات مانند ناصحان و معلمان مبدارس ابتدائی با افراد میرسد . بجای توضیح برنامه های عمومی دولت و چگونگی اعمال قدرت بوسیله ابزار دولت به افراد خطا کار اشاره میکند . خلق برای او همچون طبقه مجموعه عددی افراد است و نه يك سامان اجتماعي . او برای برخورد به شیوه های اعمال قدرت از " فردی از خلق " که نقض قانون میکند و از افراد مرتجع که اگر طغیان و خرابکاری نه کنند بآنها نیز زمین و کار داده خواهد شد سخن میگوید . در اینجا نوشته مائوتسه دون از سیاستنامه و قرارداد های اخلاقی ساسانیان نیز عقب تراست . مثلا باین ابراز یکبار دیگر وقت کنیم .

" در مورد طبقات ارتجاعی و عناصر مرتجع تا آنگاه که . . . . . " چه معنا میدهد یعنی به طبقات ارتجاعی تا زمانیکه خرابکاری و طغیان نکنند زمین و کار خواهیم داد ؟ آیا طبقات ارتجاعی بصورت طبقه پس از انقلاب وجود خواهند داشت ؟ یعنی آیا مناسباتی که در آن مناسبات طبقات ( ارتجاعی ) میتوانند بصورت طبقه وجود داشته باشند کماکان حاکم است ؟ اگر اینطور است پس انقلاب اجتماعی به تغییر زیر بنا ، به تخییر مناسبات اجتماعی - تولیدی

نیانجامیده است و انقلاب اجتماعی نیست و اگر اینطور نیست پس طبقات اجتماعی بصورت طبقه وجود ندارند بلکه بقول مارکس پس ماند مناسبات گذشته و طبقات گذشته موجودند که در آنصورت ما نیازی نداریم که به "طبقات ارتجاعی" اگر آرام و سرسبز بودند زمین و کار بد هم، اساساً به طبقه که نمیشود زمین و کار داد، این همان نکته اساسی است که مائوتسه دون در مورد طبقه میفهمد یعنی جمع عددی افراد و نه سامانی اجتماعی با کیفیتی که مجموعه جبری کیفیت افراد طبقه نیست بلکه کیفیت خاصی است. میبینیم که مائوتسه دون اساساً به تحلیل طبقات اجتماعی مارکس و لنین پایبند نیست و طبقه را جمع بی شکل، توده فرم و سامان نپذیرفته افراد میداند و برخوردش به طبقات ارتجاعی بصورت معلم اخلاق است که اگر طغیان نکنند این و آن بایشان داده خواهد شد. اینجاست ضعف عمیق درک مائوتسه دون از ماتریالیسم تاریخی و تحلیل طبقاتی مارکس.

مائوتسه دون انقلاب اجتماعی را حرکتی در عمق، ناپود کردن مناسبات کهن و بوجود آوردن مناسبات جدید نمیداند طبقات ارتجاعی را سامانهای (استروکتورهای) اجتماعی خاص که بر اساس یک زمینه مادی و فقط بر اساس مناسبات تولیدی - اجتماعی خاص موجودیت می یابند و نقش تاریخی



مشخص دارند قبول ندارد و از آنها بالاتر نسبت به  
 " طبقات ارتجاعی " بسیار مهربان است . " تا زمانیکه این  
 طبقات شورش و طغیان نکنند " . بعبارت دیگر منافع  
 طبقاتی و حرکت و عمل يك طبقه را در میل و اخلاق افراد  
 طبقه و نه در خصلت طبقاتی آن میبیند . اساسا معتقد به  
 ماهیت و خصلت طبقاتی نیست بلکه بجای آن اخلاق طبقه  
 را در مد نظر دارد و آنها را با " شیوه دموکراتیک " و با  
 تجدید تربیت قابل عوس شدن است یا بمعنای دیگر طبقات  
 ارتجاعی با تجدید تربیت تغییر ماهیت میتوانند بدهند .  
 ( اینجا صحبت از طبقه است که با تجدید تربیت اصلاح  
 میشود و نه عناصر طبقه . چه در مورد عناصر طبقه ایمن  
 صادق است ) . اینست مارکسیسم مائوتسه دون . ما یکبار  
 دیگر در آخر به این نکته اشاره خواهیم کرد . در اواخر این  
 اثر ، مائوتسه دون با بعاریت گرفتن مکانیکی اصطلاحات  
 مارکسیستی سعی میکند به تحلیل طبقاتی خود از دولت  
 ناگهان رنگی مارکسیستی بزند لیکن بدلیل عدم اعتقاد  
 ( و شاید عدم آشنائی ) بآن دوباره به اعتقادات واقعی  
 خود برمیگردد . به مطالعه اثر ادامه دهیم . مائوتسه دون  
 مینویسد <sup>(۱)</sup> : " دیکتاتوری دموکراتیک خلق بر اساس اتحاد  
 طبقه کارگر ، طبقه دهقان ، خرد ، بورژوازی شهری و بطور

عمده بر اتحاد کارگران و دهقانان مبتنی است" • "دیکتاتور  
توری دموکراتیک خلق برهبری طبقه کارگر نیازمند است زیرا  
فقط طبقه کارگر داورانده‌ترین و از خود گذشته‌ترین طبقه  
است و دارای پیگیرترین روحیه انقلابی است" (عجب علت‌هایی  
برای رهبری طبقه کارگر، داورانده‌یس، روحیه پیگیر انقلابی و  
از خود گذشته‌گی، درست بعکس مارکس که در نقد بر اقتصاد  
سیاس هست طبقه را تعیین کنند • میدانند) •

در ابتدای این مقاله خواندیم که دیکتاتوری دموکراتیک  
خلق اتحاد طبقات کارگر، دهقان، خرد • بورژوازی شهری  
و بورژوازی ملی است • حال اما برمیخوریم باینکه دیکتاتوری  
دموکراتیک خلق "بر اساس اتحاد طبقه کارگر، طبقه دهقان  
خرد • بورژوازی شهری" و بطور عمده "بر اتحاد کارگران  
و دهقانان" مبتنی است • بعبارت دیگر شرکت بورژوازی ملی  
در اتحاد، اساس دیکتاتوری دموکراتیک خلق نیست و اتحاد  
با خرد • بورژوازی هم عمده نیست • این الفاظ به چه معنا  
است؟ آیا برای نزدیک ساختن تحلیل طبقاتی ~~است~~؟<sup>۱</sup> مائو  
به مارکسیسم است؟ یا برای آرام ساختن و جلوگیری از -  
طغیان بخشهای مختلف حزب نوشته شده است • وقتی  
خلق حتما و لزوما "در چین و در مرحله کنونی" شامل  
بورژوازی ملی میشود زمانیکه دیکتاتوری، دیکتاتوری طبقات

خلقی است پس در این تئوری ، بورژوازی ملی یکی از اجزا  
 اساسی تشکیل دهنده خلق است و چرا در صفحه ۶۱۱  
 این اساس بغیر اساس بدل شده است ؟ حال وقتی خرد -  
 بورژوازی جزء اساسی دیکتاتوری خلق است چطور جزء عمده  
 آن نیست ؟ عمده بمعنای تعداد افراد است ؟ مائوتسه دون  
 بنظر ما چنین عقیده دارد و ضمناً میبایست عقیده داشته  
 باشد که جزء اساسی میتواند جزء عمده نباشد . برداشت  
 ما از این ابرازات نادقیق که آشتی و همسازی طبقات را به  
 عنوان اینکه جزء خلقند تبلیغ میکند اینستکه مائوتسه دون در  
 ابراز سعی میکند فرمول لنینی " اتحاد کارگران و دهقانان "  
 را بکار برد ولی در تئور همان اتحاد طبقات ضد امپریال -  
 لیستی را بعنوان دولت نوین خلقی تبلیغ میکند و در عمل  
 بکار میبرد . برای اینکه ذکر فوق در حد ادعا باقی نماند  
 اثر دیگری از مائو را که بطور خاص در مورد دموکراسی نوین  
 است بکمک میطلبیم . مائوتسه دون در این اثر خود می  
 نویسد : " (۸) در هر حال پرولتاریا ، دهقانان ، روشنفکران  
 و بخشهای دیگر خرد بورژوازی چین آن نیروی اساسی  
 را تشکیل میدهند که تعیین کننده سرنوشت کشورند . . . . .  
 در جمهوری دموکراسی نوین چین الزاماً اجزاء اساسی مسأ  
دولت و ساخت قدرت سیاسی را تشکیل خواهند داد ."

یا

"د یکتاتوری مشترک چند طبقه ضد امپریالیستی"

و یا در آخر

"جمهوری تحت د یکتاتوری مشترک چند طبقه ضد امپر-

یا لیستی"

با این تفاسیل روشن میشود که منظور مائوتسه د ون از د یکتا-  
توری د موکراتیک خلق چیزی نیست جز د یکتاتوری مشترک چند  
طبقه ، طبقات ضد امپریالیستی و ضد فئودالی ، طبقات  
انقلابی و بعبارت دیگر اعمال د یکتاتوری مختلط . در بیان  
"جمهوری تحت د یکتاتوری مشترک چند طبقه انقلابی" مائو  
تسه د ون یکبار دیگر مسئله شکل حکومتی و دولت را با یک  
د یگر مخلوط میکند . جمهوری تحت د یکتاتوری چند طبقه  
اساسا نادرست است چه همانطور که لنین در جواب کائو -  
تسکی مینویسد "از فرم حکومتی صحبت کردن نه تنها احمقانه  
است بلکه قلب کردن روشن مارکس مییابد" . مارکس در این  
باره واضحا از فرم و تیپ دولت و نه از فرم حکومتی صحبت  
میکند "مائوتسه د ون با فرمولهای خود همواره مسئله  
د دولت و حکومت را یکسان قرار میدهد تا جائیکه د یکتاتوری  
طبقاتی را جمهوری تحت د یکتاتوری چند طبقه میدانند .  
حال تنها این سؤال مطرح است که منظور مائوتسه د ون

از رهبری طبقه کارگر در دیکتاتوری دموکراتیک خلق چیست .  
دیکتاتوری دموکراتیک خلق ، دیکتاتوری مختلط طبقات چین  
خود رهبری جامعه را بعهدہ دارد . دولت بعنوان ابزار  
اعمال زور و قدرت ، بعنوان ابزار طبقاتی که در دست چند  
طبقه است که پرولتاریا نیز جزء آنهاست . حال اگر پرولتاریا  
بخواهد دیکتاتوری دموکراتیک خلق را رهبری کند ؟! واقعا  
برای توضیح آن دیگر باید در مقولات جاد و جمیل وارد شد .  
رهبری یا هژمونی پرولتاریائی به چه وسیله ای و چگونه  
اعمال میشود ؟ آیا جز اینستکه این رهبری بوسیله حزب و  
تشکیلات پرولتاریائی تا انقلاب و پس از آن از طریق سازمان  
دهی اجتماعی و ابزار آن ، از طریق دیکتاتوری پرولتاریا  
میتواند اعمال شود ؟ دیکتاتوری طبقه (کارگر) عالی ترین و  
ناب ترین شکل اعمال هژمونی طبقه است . اساسا هژمونی  
پس از انقلاب در اعمال دیکتاتوری طبقه بواقعیت درمی  
آید . اگر قبل از بدست گرفتن قدرت اعمال هژمونی پرولتاریا  
در خواستها و شعارهای مبارزاتی ( بوسیله حزب و تشکیلات )  
هدایت مبارزه و مشخص ساختن تاکتیک و استراتژی و بسکار  
بردن آنها مشخص میگشت ، پس از بدست گرفتن قدرت تنها  
دیکتاتوری پرولتاریائی است که ثابت میکند طبقه کارگر اساسا  
در گذشته و تا بثمر رسیدن انقلاب رهبری را بدست داشته

و انقلاب را بشمرساند است. دیکتاتوری پرولتاریا در واقع قله اعمال هژمونی پرولتاریا در پروسه انقلاب و تنها راه و تنها شکل واقعی اعمال هژمونی است. بدون اعمال دیکتاتوری (دموکراسی) پرولتاریائی در زمان قبضه قدرت دولتی نمیتوان گفت که پرولتاریا در رهبری است (یعنی قدرت را به دست دارد) داشتن قدرت در دیکتاتوری پرولتاریا متبلسور میشود و بواقعیت درمیآید. بدون دیکتاتوری پرولتاریا پس از انقلاب رهبری داشتن و قدرت داشتن قابل اثبات نیست و بواقعیت درنیامده است. ممکن است انقلابی تحت رهبری سیاسی یک جبهه پیروزی برسد. چه زمانی میتوان گفت که پرولتاریا در قدرت است، در رهبری است؟ پس از انقلاب چه فرم و چه شکلی از حکومت دال بر قدرت پای پرولتاریا است؟ پرولتاریا پس از پیروزی بچه شکلی میتواند (و بقول مارکس ولنین میباید) اعمال هژمونی بکند؟ آیا تنها دیکتاتوری پرولتاریا دال بر هژمونی او نیست؟ بنظر ما چنین است؟ در دولتی که ابزار اعمال قدرت چند طبقه باشد، چند طبقه با این ابزار مشترکا و متحداً اعمال دیکتاتوری کنند دیگر رهبری معنائی ندارد. رهبری (هژمونی) پس از انقلاب در شکل اعمال قدرت در شکل دیکتاتوری (دموکراسی کامل) پرولتاریا بواقعیت درمیآید و تنها

در این شکل • شاید عده ای گمان کنند که رهبری پرولتاریا در دیکتاتوری خلق با این معناست که پرولتاریا بیشتر از طبقات دیگر برنامه پیاده میکند، تعیین میکند، قانون تصویب میکند و غیره • این دید، دید کمیت گرا (کوانتائستی) به پدیده های اجتماعیست • در واقع چیزی نیست جز دید خرد • بورژوازی به انقلاب و اغفال قدرت (نگاه شود به نامه انگلس به بیل ۱۸۷۵) چه در ساختمان نوین جامعه تنها این مسئله که چند قانون یا قرارداد یا برنامه بنفع سوسیال لیسم است مطرح نیست بلکه ضمناً این مطرح است که چند قانون یا قرارداد یا برنامه اقتصادی - اجتماعی بضرر سوسیالیسم و بنفع بورژوازی می باشد • اعمال قدرت دیکتاتوری در واقع جلوگیری از هر نوع انحرافی از راه فوق است و نه تنها این مسئله بلکه گذاری است ضروری به سوسیالیسم • شرایطی است برای نفی دولت • یک مثال میزنیم، پرولتاریا بکمک دیگر زحمتکشان شوراها را کارگری میسازد • این شوراها اساس قدرت بورژوازی را در شکل و مضمون مورد حمله قرار میدهد • حال اگر بورژوازی بخواهد اعمال قدرت کند، در دیکتاتوری خلق شریک باشد و دیکتاتوری اعمال کند باید جلو بسط و حاکمیت شوراها را بگیرد • خرد • بورژوازی شعار تجدید مالکیت را خواهد داد • پرولتاریا چه میکند؟ اگر با اعمال

زور به برنامه های سوسیالیستی خود به ساختمان سوسیالیسم  
 ادامه دهد که معنای آن چیزی نیست جز اعمال دیکتاتوری  
 پرولتاریا و اگر مغلوب شود، یا پس بکشد و مقدس بودن  
 مالکیت و یا تجدید آنرا بپذیرد، یعنی بزیر شلاق بورژوازی  
 یا خرد، بورژوازی رفته است. یعنی آنها اعمال قدرت کرده  
 اند، دیکتاتوری خود را اعمال کرده اند. راه سومی هم  
 وجود ندارد زیرا بورژوازی ("ملی" یا کمپرادورس) با  
 پرولتاریا تضاد آنتاگونیستی دارد. آزادی پرولتاریا از یوغ  
 استثمار حتما و بی کم و کاست بستگی به نابودی بورژوازی -  
 دارد. موجودیت بورژوازی نیز وابسته با بنیستکه پرولتاریا در  
 مزدوری سرمایه باقی بماند. این دو طبقه نمیتوانند ماهیتا  
 اعمال دیکتاتوری مشترک کنند. ما در صفحات گذشته توضیح  
 دادیم که برداشت مائوتسه درون از دیکتاتوری و دموکراسی  
 چیست و در مثالهای فوق خواستیم نشان دهیم که "رهبری  
 پرولتاریا" پس از انقلاب برای مائوتسه درون تنها در لفظ  
 است. (یا باید قبول کنیم که "ایدئجهانشمول دیکتاتوری  
 خلق" تنها سیاستمداران و لفاظانه است). قبل از ورود به  
 مباحث دیگر لازم میدانیم برای روشن شدن بحث قبلی یعنی  
 ضرورت و جهت عملکردی دیکتاتوری پرولتاریا بذکر نقل قولی  
 مهم از انگلس پردازیم، انگلس مینویسد: "از آنجائیکه



دولت فقط يك شكل گذر است که در نبود ، در انقلاب مورد —  
 استفاده قرار میگیرد تا مخالفین را بطور قهرامیز سرکوب  
 کند ، بی معناست اگر از دولت خلقی آزاد سخن بگوئیم .  
 تا زمانیکه پرولتاریا دولت را لازم دارد ان را نه بخاطر  
 آزادی بلکه فقط برای سرکوب مخالفین خود بکار میبرد . از  
 انزمانیکه از آزادی میتوان سخن گفت دولت بعنوان دولت  
 از بین میروند " (از نامه انگلس به بیل ۲۸ مارس ۱۸۷۵ — نامه  
 های مارکس انگلس ص ۲۴۸ ) بنابراین دیکتاتوری پرولتاریا  
 و یا هژمونی واقعی ، ان فرم دولتی است که وظیفه و عملکرد  
 خاص داشته و در واقع در خود نفی دولت را مسترد دارد .  
 دیکتاتوری پرولتاریا ، فرم سیاسی مرحله گذار به سوسیالیسم  
 يك نظر مارکسیستی ، تنها امکان ساختمان سوسیالیسم و نفی  
 دولت بعنوان ابزار اعمال قهر و در نتیجه تنها ابزار آزادی  
 بخش در پروسه تکامل تاریخی است . حال ببینیم که علت  
 انحراف مائوتسه دون در چه زمینه هائی قابل جستجو است .  
 بنظر ما مائوتسه دون در اساس مارکسیسم یعنی ماتریالیسم  
 دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی دچار انحرافات اساسی است .  
 اختلاط مقولات ، سردرگمیها ، تناقض گوییهای در اثر جمهوری  
 دموکراتیک خلق مائو ، از برداشت غیر مارکسیستی او در زمینه  
 تحلیل طبقاتی از جامعه و فهم سطحی او در زمینه فلسفه

و متدولوژی مارکسیسم سرچشمه میگیرد . قبل از نتیجه گیری  
بررسی د و اثر از مائوتسه دون درد و زمینه ماتریالیسم تاریخی  
و ماتریالیسم دیالکتیک میردازیم و پاره ای از ضعفهای اساسی  
آنها را بررسی میکنیم .

\* \* \*

این آثار عبارتند از " درباره حل صحیح تضاد های درون  
خلق " و " تحلیلی از طبقات چین " . در اثر " درباره حل  
صحیح تضاد های درون خلق " مائوتسه دون تضاد های  
اجتماعی یعنی تضاد های طبقاتی را بدو دسته مختلف -  
تقسیم میکند و مینویسد (۹) : " در برابر ما دو نوع تضاد اجتماعی  
قرار دارد - یکی تضاد های بین ما و دشمن و دیگری تضاد  
های درون خلق . این نوع تضاد از نظر ماهوی با یکدیگر  
کاملاً متفاوتند " از همان ابتدا تفاوت برداشت مائوتسه دون  
با مارکس و لنین واضح میگردد . مائوتسه دون دو نوع تضاد  
میشناسد که از نظر ماهوی با یکدیگر متفاوتند و آن تضاد ما  
با دشمن و تضاد میان خلق است . بعبارت دیگر طبقات  
اجتماعی که باید بر اساس قرارگاه هر طبقه در پروسه تولید و  
روابط آن با وسائل تولید مشخص شوند و باین علت با  
طبقه دیگر یا طبقات دیگر در تضادند در این نظریه در -  
کنار هم قرار میگیرند و مقوله بندی جدید تضاد را تشکیل

میدهند . یعنی تعیین کنند ، در روابط و قرارگاه هر طبقه دیگر نه معیار ماتریالیسم تاریخی و تقسیم طبقاتی جامعه، بلکه گروه بندی جدید " ما و دشمنان " و " خلق و دشمنان خلق " است . اگر از نظر تاریخ فلسفه و متدولوژی بخواهیم باین تقسیم بندی بنگریم باید بگوئیم که تقسیم بندی مائوسه دون نه يك قدم به پیش، نه تكامل مارکسیسم - لنینیسم بلکه يك قدم به عقب یعنی برگشت به مقوله بندیهای کلی تر قبل از تحلیل طبقاتی مارکس از جوامع است . حال ببینیم که تاثیر این رده بندی جدید در تحلیل های بعد مائوسه دون و در برخورد مشخص او چیست ؟

مائوسه دون چنین ادامه میدهد: (۱۰) " تضاد های

بین ما و دشمن تضاد های انتاگونیستی اند . در میان صفوف خلق ، تضاد های بین زحمتکشان غیر انتاگونیستی - هستند . حال آنکه تضاد های بین طبقات استثمار شوند و طبقات استثمار کنند علاوه بر جنبه های انتاگونیستی دارای جنبه های غیر انتاگونیستی نیز میباشند . . . . .

تضاد های درون خلق عبارتند از تضاد های درونی طبقه کارگر تضاد های درونی طبقه دهقان ، تضاد های درونی روشنفکران تضاد های بین کارگر و دهقان ، تضاد های بین کارگران و دهقانان از یکسو و روشنفکران از سوی دیگر و تضاد های

بین طبقه کارگر و سایر زحمتکشان از یکطرف و بورژوازی ملی از طرف دیگر..."

در کمی پائینتر چنین ادامه میدهد (۱۱): "در کشور ما تضاد های بین طبقه کارگر و بورژوازی ملی از جمله تضاد های درون خلقند . بعلاوه اینکه بورژوازی ملی در کشور ما خصلتس دوگانه دارد ، مبارزه طبقاتی بین طبقه کارگر و بورژوازی ملی بطور کلی بخشی از مبارزه طبقاتی درون خلق را تشکیل می دهد " و چنین نتیجه میگیرد (۱۲) : " بورژوازی ملی با امپریالیستها ، با ملاکین ، با بورژوازی بوروکراتیک تفاوت دارند تضاد بین بورژوازی ملی و طبقه کارگر تضادی است بیست استثمار شوندگان و استثمار کننده گان که فی نفسه آنتاگو نیستی است . ولی در شرایط مشخص کشور ما ، هر گاه بسا این تضاد های طبقاتی آنتاگونیستی بطرز صحیح برخورد شود میتوان آنها را به تضاد های غیر آنتاگونیستی بدل نمود (۱۱) و بطور مسالمت آمیز حل کرد . اما اگر ما بدینگونه تضاد ها برخوردی نادرست داشته باشیم و اگر درباره بورژوازی ملی سیاست وحدت ، انتقاد و تربیت را در پیش نگیریم و یا چنانچه بورژوازی ملی این سیاست ما را نپذیرد ، آنگاه ممکن است تضاد بین طبقه کارگر و بورژوازی ملی به تضاد ما و دشمن بدل شود " . ما در مورد کل اثار فلسفی مائوتسه دون در

مقاله دیگری صحبت خواهیم کرد . در اینجاستها به آن نکاتی اشاره میکنیم که برای نتیجه گیری این بخش نوشته ضرورت دارد . مائوتسه دون در این ابراز نظر بطور ریشه ای از اصول تضاد طبقاتی مارکسیسم عدول میکند . صرفنظر سراز تقسیم بندی طبقات و اقشار درد و بخش "ما و دشمنان" و قرار دادن طبقات آنتاگونیست در بخش "ما" ، ضمنا آشتی پدید بودن یا آشتی ناپدید بودن تضاد میان دو طبقه را بعنوان اصلی ماهیتی و در ارتباط با خصلت اجتماعی طبقات رد کرده و آنرا در ارتباط با چگونگی حل تضاد ، با برخورد درست یا نادرست کردن به تضاد ها قرار میدهد و مینویسد " هرگاه با این گونه تضاد های طبقاتی آنتاگونیستی بطرز صحیح برخورد شود میتوان آنها را به تضاد های غیر آنتاگونیستی بدل نمود " بعبارت دیگر آنتاگونیستی یا غیر آنتاگونیستی بودن تضاد میان بورژوازی ( ملی ) و پرولتاریا را در اراده و طرز برخورد کمونیستها و نه در ماهیت این طبقات میدانند . نکته دیگر اینکه با وارد کردن " شرایط مشخص کشور ما " گمان میکند مفهوم دقیق تضاد درد یا لکتیک ماتریالیستی را تغییر داده است و بیان میدارد " در شرایط مشخص کشور ما ، هرگاه با اینگونه تضاد های طبقاتی آنتاگونیستی بطرز صحیح برخورد شود . . . . " و غافل

است که شرایط مشخص يك کشور ماهیت بورژوازی را تغییر  
 نماید و مثلاً آنرا تبدیل به طبقه ای زحمتکش نمیکند تا  
 تضاد طبقاتی را تغییر دهد. شرایط مشخص يك جامعه  
 نسبت به ماهیت طبقاتی د و سرتضاد، ثانوی است و نه -  
 تعیین کننده. میتوانست شرایط مشخص، در زمان و مدت ها  
 حل تضاد تاثیر بگذارد لیکن آنتاگونیستی و غیر آنتاگونیستی  
 بودن يك تضاد طبقاتی در ماهیت د و سرتضاد و در -  
 مجموعه مناسبات اجتماعی نهفته است و نه در روش حل تضاد.  
 این ماهیت طبقات متخاصم است که با اضافه شرایط، روس -  
 خاص حل تضاد میان طبقات را تعیین میکند و نه بالعکس  
 چگونگی حل تضادها ماهیت طبقات متخاصم را. ما اینجا  
 با فرمولهای برگشت دار و ساده شیمیائی  $\rightleftharpoons$  سروکار  
 نداریم که از یکطرف انجام پدیدبرد و برگشت آنها ممکن باشد.  
 برای اینکه بطالت این تحلیل و خارج بودن آن از شرایط  
 تاریخی و تحلیل ماتریالیستی تاریخ روشن شود تاکید می  
 کنیم که مائوتسه دون این اثر را در سال ۱۹۵۷ در مرحله  
 ساختمان سوسیالیسم در چین نوشته است. از خود می  
 نویسد: "در مرحله کونی که دوران ساختمان سوسیالیسم  
 است و خلق شامل تمام ان طبقات، قشرها، سازمانها و -  
 گروههای اجتماعی میشود که طرفدار و پشتیبان امر ساختمان

سوسیالیسم هستند و در آن شرکت میجویند، در حالیکه  
 دشمنان خلق، آن نیروها و گروههای اجتماعی هستند که در  
 برابر انقلاب سوسیالیستی مقاومت میورزند، نسبت به ساختمان  
 سوسیالیسم بدیده خصومت مینگرند و بان زیان میرسانند. "۰۰۰"  
 و یا "۰۰۰" بورژوازی ملی کشور ما در دوران انقلاب بورژوا-  
 دموکراتیک از طرفی دارای جنبه انقلابی بوده و از طرف دیگر  
 جنبه سازشکارانه داشت و در دوران انقلاب سوسیالیستی از  
 طرفی طبقه کارگر را بخاطر کسب سود استثمار میکند و از -  
 طرف دیگر پشتیبان قانون اساسی است و حاضر به پذیرش  
تحول سوسیالیستی میباشد "۰۰۰" (ص ۱۲۹ چهار رساله  
 فلسفی اداره نشریات خارجی، یکن سال ۱۹۶۷) به  
 عبارت دیگر بورژوازی ملی طرفدار و پشتیبان امر ساختمان  
 سوسیالیسم است. این کشف بزرگ مائوتسه دون در واقع  
 نفی کامل مارکسیسم - لنینیسم و نه بسط آن است. میبینیم  
 که برداشت مائوتسه دون از طبقه و تضاد طبقاتی، از طبقاً  
 آنتاگونیستی و غیر آنتاگونیستی تا چه حد با مارکسیسم بیگانه  
 است. او شرایط خاص و گونه حل تضاد را تعیین کننده  
 ماهیت طبقات میداند و از گونه حل، ماهیت این یا آن طبقه  
 را استنتاج کرده و نتیجه گیری میکند. و بالاتر از این مقوله  
 بندی او در آرایش طبقاتی نه حرکت از ماهیت واقعی و قرار-

گاه طبقات در مناسبات اجتماعی بلکه حرکت از "شرایط  
خاص چین" است. عبارت دیگر در چین بورژوازی طرفدار  
سوسیالیسم یعنی طرفدارنی کامل و تاریخی خود میشود،  
چه، شرایط خاصی وجود دارد.

کمی بیشتر به تحلیل مائونسه دون وقت کنیم. گفتیم که  
شرایط خاص یک کشور تعیین کننده اشتی پذیر یا اشتی نسا  
پذیر بودن تضاد طبقاتی پرولتاریا و بورژوازی نیست. این  
به چه معناست؟ و تئیکه بیان میداریم در کشوری پرولتاریا  
و بورژوازی وجود دارد باین معناست که تکامل تاریخی در  
شرایط خاص دو طبقه مشخص را بوجود آورد. طبقه  
که مالکیت بر وسائل تولید را دارد، نیروی کار را به مزدوری  
سرمایه میکشاند و استثمار میکند و طبقه ای که در خدمت  
سرمایه ارزش اضافی تولید میکند، نیروی کار خود میفروشد  
و مالک بر وسائل تولید نیست. حال تحت هر جریان تاریخی  
و با تاثیر هر گونه شرایط، بورژوازی و پرولتاریا بوجود آید  
واقعیت اینست که این دو طبقه وجود دارند. یا به موجودیت  
در آمدن این دو طبقه اجتماعی تضادی خاص که از منافع  
و خواست طبقاتی این دو طبقه (نه این فرد با آن فرد از  
طبقه) بر میخیزد بوجود آمده است. این تضاد آنتاگونیستی  
است چه منافع و خواست اساسی این طبقات در شرایط مشخص



و در سیر تاریخی بهیچوجه هم اهنگ و یکسان نمیشود. نمی تواند آشتی کند. منافع و خواست اساسی بورژوازی حفظ مالکیت بر وسائل تولید، بجزدوری کشیدن نیروی کار و تولید ارزش اضافی است. بدون این منافع و خواست، بدون این رابطه اجتماعی پول و وسائل تولید، بورژوازی اساساً وجود خارجی ندارد و معنا نمیدهد. پرولتاریا درست بالعکس از نظر طبقاتی خواهان نابودی مناسبات براساس مالکیت خصوصی بر وسائل تولید است. منافعش تنها در دگرگون ساختن این مناسبات و در نتیجه آزاد ساختن خود از بند سرمایه تامین میشود و لاغیر. تمام اتحادهای قبل از انقلاب پرولتری، پرولتاریا با اقشار و طبقات دیگر، در خدمت زمینه سازی مادی برای این رهائی نهائی است. در تمام مبارزات قبل از انقلاب سوسیالیستی، پرولتاریا بعنوان یک طبقه با طبقه مالک بر وسائل تولید تضاد آشتی ناپذیر خود را - حفظ میکند و از آنهم بیشتر، هر حرکت اجتماعی زمینه ساز این تضاد را بیس از پیس در دستور تاریخی حل نهائی قرار میدهد.

در انقلابات آزاد بیخس که بقول بخشی از تئوریسین هان انقلابی، بورژوازی ملی، پرولتاریا و دهقانان و خرد بورژوازی متحد اعلیه دشمن خارجی میجنگد، ماهیت تضاد آشتی نا

پذیر پرولتاریا و بورژوازی عوس نشده است. برای زمینه سازی  
 مادی حل نهائی این تضاد، حل تضاد با امپریالیسم در  
 مرحله ای اهمیت خاص یافته و آزادی پرولتاریا از مرحله  
 پیروزی بر امپریالیسم خواهد گذشت. لیکن با پیروزی بر  
 دشمن خارجی نه روابط اساسی اجتماعی پرولتاریا و نه  
 بورژوازی تغییر یافته است. تضاد آنتاگونیستی این دو طبقه  
از مبارزاتشان ناشی نمیشود بلکه بالعکس مبارزاتشان از تضاد  
ماهیتشان ناشی میشود. چه تضاد آنتاگونیستی تضادی -  
 است که بر اختلافات اساسی و تاریخی دو طبقه و بر تفاوت  
 اساسی و مشخص قرارگاه اجتماعی دو طبقه، بر اختلاف -  
 اساسی میان خواست و منافع دو طبقه مختلف اجتماعی قرار  
 دارد. تضاد آنتاگونیستی با موجودیت طبقات اجتماعی، با  
 علت وجودی آنها در رابطه است و برای روشن شدن مطلب  
 نقل قول مهمی از مارکس را ذکر میکنیم<sup>(۱۴)</sup>؛ مناسبات تولیدی  
 بورژوازی آخرین شکل آنتاگونیستی روند تولید اجتماعی است  
آنتاگونیسم نه بمعنای آنتاگونیسم فردی بلکه بمعنای آنتاگو  
نیستی که از شرایط اجتماعی زندگی افراد برمیخیزد. اما  
 نیروهای تولیدی که در بطن جامعه بورژوازی رشد میکنند  
 در عین حال شرایط مادی حل این آنتاگونیسم را فراهم  
 میسازند. باین دلیل با فرماسیون اجتماعی بورژوازی، مسا

قبل تاریخ بشری پایان میرسد . . . " یعنی بعبارت دیگر آنتاگونیسم يك آنتاگونیسم اجتماعی است و تنها با مرتفع شدن فرم‌اسیون اجتماعی ، یعنی نفی مشخص و تاریخی بورژوازی - این آنتاگونیسم مرتفع میشود . تعیین کننده مناسبات اجتماعی و حل آنتاگونیسم ، یعنی نفی آن ، زمینه مادی است که به نفی يك سر تضاد یعنی بورژوازی از نظر تاریخی اجتماعی من انجامد و نه اینکه شرایط خاص يك جامعه آنتاگونیسم را به غیر آنتاگونیسم تبدیل کند در حالیکه دوسر آنتاگونیسم یعنی پرولتاریا و بورژوازی کماکان وجود دارند و بورژوازی به عنوان يك طبقه نابود (مرتفع) نشده است . این برداشت ضد دیالکتیک ماتریالیستی مائوتسه دون از تضادهای آنتاگونیستی و غیر آنتاگونیستی ، از کجا سرچشمه میگیرد . به نظر ما صرف نظر از پراکاتیسم او و ضمناً از برداشت فلسفی او از مقوله تضاد دیالکتیکی منشاء میگیرد . مائوتسه دون در اثر خود موسم به " درباره تضاد " مینویسد (۱۵) : " . . . بدون زندگی مرگ نیست ، بدون مرگ زندگی نیست ، بدون بالا پائین نیست ، بدون پائین بالا نیست . بدون بدبختی نیک بختی نیست ، بدون نیک بختی بدبختی . بدون آسانی مشکل نیست ، بدون مشکل آسانی نیست . بدون بورژوازی پرولتاریا نیست ، بدون پرولتاریا بورژوازی نیست . . . . . "

بعبارت دیگر دو جریان تضاد منطقی و تضاد دیالکتیکی را  
 پشت سر هم ردیف میکند و نتیجه میگیرد: «مثلاً بالا و پائین  
 را جفت متضاد میدانند و همینطور آسان و مشکل را و یا  
 بمعنای دیگر هر جفت مخالف را متضاد، هر اختلاف و یا  
 تضاد در سطح را تضاد دیالکتیکی مینامد.» و درست در  
 اینجا است که برخورد او با تضاد های دیالکتیکی، مکانیکی  
 و در سطح تضاد بالا و پائین است که میتوان بطور مکانیکی  
 تغییرشان داد. «لیکن تا زمانیکه بقول هگل بطور پیگیر  
 و متداوم تضاد را در سطح تفکر ادامه ندهیم هنوز با  
 تضاد منطقی روبرو هستیم، ولی ما میدانیم که هنوز پس  
 از ادامه پیگیرانه تضاد در تفکر تا زمانیکه در زمینه اجتماعی  
 واقعی ادامه نیابد و دنبال نگردد با نوعی دیالکتیک -  
 ایده آلیستی روبرو هستیم.» در واقع این بررسی، اختلاط  
 دو برداشت، دو مقوله متفاوت از تضاد است. یعنی تضاد  
 منطقی و تضاد دیالکتیکی که اولی اختلاف و دومی تضاد به  
 معنای اجتماعی و آرگانیک آنست. تضاد منطقی و دیالکتیکی  
 فرقی با یکدیگر اینست که تضاد منطقی فقط در حوزه  
 تفکر و تضاد دیالکتیکی در پدیده ها و اشیا  
 در واقعیت عینی بسخودی خود وجود دارد و جزء  
 طبیعی و جدا ناپذیر اشیا و پدیده ها

هستند . در نتیجه تضاد دیاکتیکی سرچشمه و نیروی پیش  
 برند حرکت ، تغییرات و تکامل و تکوین است . تضاد دیاکتیکی  
 لکتیکی در اشیا ، پدیده ها و پروسه ها نه تنها موجودیت  
 کیفی و خاص آنها و توازن نسبیشان را تعیین مینماید بلکه  
 تعیین کننده حرکت و تکاملشان است . درست مخلوط کردن  
 این دو مقوله ، مخلوط کردن مقولاتی است که مارکس با دقت  
 در فلسفه هگلی و بکم آن بیش از پیش جدا ساخته و ماتریا  
 لیسم دیاکتیک را عرضه داشته است . برداشت مائوتسه  
 دون از تضاد ( دیاکتیک ماتریالیستی ) به برداشت فیلسوف  
 فان قرون گذشته و قبل از مارکس است . این برداشت  
 اکتکیستی علت برخورد مکانیکی به تضاد های انتاگونیستی  
 اجتماعی است . برای مائوتسه دون " تضاد " میان نیکبختی  
 و بدبختی ، میان پائین و بالا هر دو تضاد بورژوازی و  
 پرولتاریا است . آنچه که تعیین کننده آشتی پذیری و آشتی  
 ناپذیری تضاد است گونه حل این تضاد ها و چگونگی بر  
 خورد با آنهاست و این مسئله بر تمام اثار او سایه انداخته  
 است و باعث شده که مارکسیسم — لنینسیم به مفاهیم در هم  
 به اکتکیسم خرد بورژوائی در چین بدل شود . آمیختگی  
 و هم سنگ دانستن تضاد ( اختلاف ) منطقی با تضاد دیاکتیکی  
 لکتیکی ، آمیختگی مفهوم تضاد دیاکتیکی یعنی رابطه

ماهوی و درونی يك مجموعه ارگانیک با سیستم واحد با مفهوم  
 منطقی تضاد (در سطح ) یعنی اختلاف و چیز مقابل هم  
 در حوزه تفکر و تنها در حوزه تفکر بدون دیدن رابطه  
 ماهوی و درونی ، بدون ارتباط اجتماعی (مثلا نیکبختی و بد  
 بختی ، سطح و عمق ، سمت چپ و راست ، بالا و پائین ) -  
 مبتدل ساختن دیاالکتیک مارکسیستی ، خالی ساختن آن  
 از مضمون و الای اجتماعی و مخلوط ساختن دوجریان تاریخی  
 جدا و مخالف یکدیگر است . در همه اثار فلسفی مائوتسه  
 درون زمانیکه او با معیارهای خوب و بد ، گرم و سرد ، پائین  
 و بالا ، به توضیح تضاد میپردازد یا وقتیکه وحدت و جنسک  
 تضادها را با تشبیه ببر و ببر کاغذی (نطق اول دسامبر  
 ۱۹۵۸ مائو در بولیت بوروکمیته مرکزی حزب کمونیست چین)  
 توضیح میدهد و میگوید : " همانطور که هیچ چیز در دنیا  
 وجود ندارد که طبیعت دوگانه نداشته باشد (و این وحدت  
 و جنک تضادهاست) همانگونه هم امپریالیستها و ارتجاعیون  
 طبیعت دوگانه دارند . آنها ببرهای واقعی هستند و ببر  
 کاغذی . درگذشت تاریخ ، طبقه برد دار ، طبقه فئودال  
 ها و بورژوازی قبل از بدست گرفتن قدرت و تا مدتها بعد  
 از آن لبریز از نیروی زندگی ، انقلابی و پیشرو بودند . آنها  
 ببرهای واقعی بودند . پس از این زمان چنین شد که

مخالفین آنها - طبقه برده ، دهقانان و پرولتاریا - همواره قویتر شده و علیه آنان جنگ هر چه شدیدتری را ادامه دادند و آنان عوس شده و به مخالف آنچه که بودند تبدیل شدند ( به قطب مخالف خود رفتند ) آنان به ارتجاعیون ، عقب مانده ها ، بیرکاغذی بدل شدند . . . " از حد شناخت فرمال تضاد و وحدت و جنگ تضاد خارج نشده و مکانیسم تاثیر متقابل را نشان نداده است . یک دیالکتیسمین - مارکسیست باید پروسه تعویس یک طبقه بوسیله یک طبقه دیگر را توضیح دهد . اینکه قطبهای مخالف (متضاد ) یکی شرط دیگری و نفی دیگری است در طبیعت دیالکتیکی آنها نهفته است . دو قطب متضاد در یکدیگر نفوذ میکنند و از این رو از همان ابتدای هستی خود ( و نه آنطور مکانیکی که مائو میگوید ) بورژوازی ، فئودالها ، برده دارها بوسیله پرولتاریا ، دهقانان ، بردگان تحت فشارند (آبستند ) . وحدت این تضادها در این است که دو سر تضاد پیش شرط یکدیگر و نفی یکدیگرند . برای نابودی آنها لازم است زمینه مادی که آنها را تولید کرده است یعنی جامعه با تضاد اشی ناپذیر را در جنگ طبقاتی نابود کرد . ضمناً همانطور که از اثار مائو تسه دون پیدا است او اساساً وحدت و جنگ تضادها را در - ارتباط با آنالیز تاثیر متقابل مقولات " ممکن " و " واقع " در نظر

نمیگیرد و اساسا این مقولات را به درستی نمیشناسد در —  
حالیکه پروسه حل يك تضاد بخودی خود با تغییر ممکن به  
واقع بطور جدا ناپذیری مربوط است .

ماترئسه دون فرمول لنین را در مورد وحدت و جنگ  
تضادها بطور عمیق در نیافته است و بهمین جهت در مثال  
فوق ارتجاعی شدن طبقات ، طبقات حاکم را چنین توضیح  
میدهد که با همواره قویتر شدن طبقات تحت ستم و جنگ  
شدیدتر کردن این طبقات ، طبقات حاکم عوس شده و به  
قطب ضد خود میروند و ارتجاعی میشوند . در حالیکه لنین  
از وحدت و جنگ تضادها اینرا میفهمد که عمیق شدن و تکامل  
تضاد میان دو سر تضاد حتی است . این تکامل به حل  
تضاد موجود میانجامد ، تضاد موجود را مرتفع میسازد و تضاد  
جدید بوجود میآید . یعنی تغییرین که صورت میگیرد يك  
تغییر در سطح نیست بلکه تغییری اساسی و کیفی است و —  
پدیدهای که بوجود میاید پدیدهای است نه اینک  
دهقانان جنگ میکنند و جای فئودالها را میگیرند ، پرولتاریا  
جای بورژوازی را . مسئله عوس شدن مکان و جای طبقات ان  
طور که مائودر مثال خود ابراز داشته است نیست . وقتیکه  
نظریات مائو را در مورد جنگ و وحدت تضاد میخوانیم تکامل  
بعنوان نفی کیفی کهنه توسط نوطح نمیشود . وحدت و



جنگ تضاد های مائوتسه دون تکرار ساده گذشته ، گذار از دایره و از یکی بدیگری تا حد برکشت به گذشته است . این " دیاکتیک " مائوتسه دون است . او مینویسد " میمون به آدم تبدیل شده است و انسانها بوجود آمدند . در آخر باید همه انسانها نابود شوند ، انسانها به چیز دیگری باید تبدیل شوند . پس از آن دیگر کره زمین وجود ندارد . کره زمین باید نابود شود . . . " و چنین است برداشت مائو از دیاکتیک ماتریالیستی .

یک چنین دیدم دایره وار و " فیلسوفانه ای " به اجتماع و مسئله تضاد ها یکی از پایه های ضعف تئوریک مائوتسه دون در زمینه مارکسیسم است . پایه دیگر این ضعف را باید در برداشت و فهم مائو از ماتریالیسم تاریخی جستجو کرد ( ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیاکتیک دو مقوله جدا نیستند ، ما در اینجا تنها برای روشن بودن کلام تقسیم بندی فوق را مراعات میکنیم ) . برای بررسی این موضوع باید به اثر معزوف مائو یعنی " تحلیلی از طبقات چین " رجوع کنیم . در این اثر مائوتسه دون تحلیل طبقاتی خود را آغاز میکند ( ۱۶ ) ، " . . . چه کسانی دشمنان و چه کسانی دوستان ما هستند . این آن سئوالی است که برای انقلاب ما اهمیت مقدم دارد " .

از همان ابتدای رساله تحلیل طبقاتی ، مسائل کلی مرحلماً نامشخص و غیر طبقاتی با فاعل " ما " آغاز میشود . در اینجا عینیت ، شرایط ، جایگاه طبقاتی طبقات مختلف نقطه حرکت نیست ، بلکه نقطه حرکت چه کسانی دوست و دشمن " ما " هستند میباشد . و از همان ابتدا برای تشخیص دوستان و دشمنان که معلم نیست منظور واقعی نویسند ، چیست ریم رساله ادامه میابد . یعنی در تحلیل طبقاتی بجای تحلیل شرایط مادی و عینیت موجود و حرکت از این واقعیت و سپس استنتاجات سیاسی ، در ابتدا " ما " مرکز قرار مبی گیرد و محیط یعنی واقعیت به نسبت این مرکز سود بخشی سنجیده میشود . بعبارت دیگر از همان ابتدا تحلیلی غیر طبقاتی آغاز میشود و میروود که به تحلیل از طبقات چین بیانجامد ( این نکته البته مربوط میشود به سطح تکامل نیروها مولد و شرایط سیاسی جنک ضد امپریالیستی که بیشتر علیه بیگانه است تا علیه طبقه اجتماعی ) بجای اینکه در کل و جز آن مورد تحلیل قرار بگیرد و مناسبات تولیدی حاکم و درجه رشد نیروهای مولد نقطه مرکز تحلیل باشد . درست با این روش و جهان بینی است که تحلیل طبقات چین به تحلیسل سیاسی غیر طبقاتی بدل میشود و پراگماتیسم مائوتسه دون باردیگر خود را نشان میدهد .

مائوتسه دون می نویسد: " (۱۷) ۰۰۰ چه رفتاری  
 (موضوعی) اکنون طبقات مختلف جامعه چین دارند ؟  
 طبقه زمینداران (فئودالها) و طبقه کمراد ور، در چین  
 مستعمره از نظر اقتصادی عقب افتاده ، طبقات فئودالها  
 و کمراد ورها کاملاً نوکران بورژوازی بین المللی هستند و  
 موجودیشان به امپریالیسم وابسته است . این طبقات  
 نمایندگانه عقب افتاده ترین و ارتجاعی ترین مناسبات تولیدی  
 چین هستند و تکامل نیروهای مولد را جلو میگیرند ."  
 مائودر این تقسیم بندی اساساً قرارگاه طبقاتی مختلف  
 کمراد ورها و فئودالها را در نظر نمیگیرد . او اعتنائی  
 ندارد باینکه کمراد ورها حاصل رسوخ سرمایه و فئودالها  
 نمایندگانه اقتصاد خود ارغائی فئودالی هستند . دو بخش  
 جدای اجتماعی اند که از نظر مفاهیم مارکسیستی حاملین  
 دو نوع مناسبات کاملاً مختلف تاریخی میباشند . اگر اینها  
 هر دو در شرایط خاص چین متحدین امپریالیست و —  
 دشمنان " ما " هستند باعث نمیشود که آنان را در یک  
 مقوله اجتماعی بچپانیم و از جمع این دو تحلیل کنیم . مضافاً  
 اینکه جلوگیری شدن پتانسیل فئودالها از رشد نیروهای  
 مولد با جلوگیری شدن بورژوازی کمراد ور از این رشد ، ماهیتاً  
 متفاوت و کمیته و از نظر شیوه مختلف است . کمراد ورها به

عنوان مثال بهر صورت وابسته به سرمایه هستند و خواست آنان گردش هر چه سریعتر و سودآورتر سرمایه در مبادله و تولید کالای است. آنها بهر صورت طالب گسترش بازار داخلی (البته بنفس خود) میباشند. حال آنکه فتوایها از نظر تاریخی مرگ خود را در این عوامل می بینند اما آنها با امپریالیسم یک جریان عام تاریخی نیست. تکامل نیروهای مولد و رسوخ هر چه بیشتر سرمایه در زندگی یک جامعه و تبلور تقاضاهای جدید سرمایه داری در خدمت گسترش بازار باعث میشود که بورژوازی کمپرادور (سرمایه داری جهانی) متحد سیاسی و کوتاه مدت خود فتوایها را نابود سازد. شواهد روشن این امر در ایران و بسیاری کشورهای امریکای لاتین بروشنی دیده میشود. بنا بر این در تجزیه و تحلیل سیاسی و بر اساس شرایط ذهنی و در شرایطی خاص میتوان این دورا در یک ردیف قرار داد. اما در تحلیل طبقاتی از آنجائیکه ماهیت این دو روابط اجتماعی - اقتصادی آنان اساسا متفاوت است نمیتوان از آنان در کنار هم و در یک مقوله اجتماعی نام برد و به بررسی این دو به عنوان یک طبقه پرداخت. شاید عده ای گمان دارند که مائوتسه دون برای توضیح سیاسی چنین کرده است و فرق اساسی این دو را قبول دارد. صرفنظر از چگونگی طرح مسئله که همان نشان

میدهد که اینطور نیست و مائوماهیت طبقاتی آند و را یا —  
 لااقل قرارگاه اجتماعی آند و را یکسان میداند (مثلا مـی  
 نویسد: " این طبقات نمایندۀ عقب افتادۀ ترین و ارتجاعی  
 ترین مناسبات تولیدی در چین هستند ") ما سعی خواهیم  
 کرد در بررسی نکات دیگر تحلیل طبقاتی مائوتسه دون نشان  
 دهیم که برداشت او از طبقات اجتماعی اساسا برداشتی غیر  
 مارکسیستی است .

پس از بخش اول یعنی بخش فتودالها و کمپرادورها  
 بخش " بورژوازی میانه " توضیح داده میشود . مائوتسه دون  
 مینویسد: " (۱۷) بورژوازی میانه (متوسط) ، بورژوازی میانه  
 نمایندۀ مناسبات سرمایه داری در شهر و ده است . تحت  
 بورژوازی میانه ما بطور عمدۀ بورژوازی ملی را میفهمیم . موضع  
 اینان در مقابل انقلاب چین متناقض است . . . " و سپس همه  
 مشخصات خردۀ بورژوازی یعنی دوگانه بودن او و تزلزل  
 و میانه رویش را برای بورژوازی ملی برمیشمرد و در واقع  
 بورژوازی را با حرکت از برخوردی سیاسی ، ذهنی  
 ( مواضعش در مورد انقلاب ) از مضمون طبقاتیش خالی می  
 سازد . ( طبیعی است وقتی بورژوازی از مضمون طبقاتی  
 خالی شد ناگهان طرفدار سوسیالیسم هم میشود و به نفس  
 تاریخی خود کمر می بندد . باین مطلب بعدا در این

نوشته اشاره خواهد شد) آنچه که در تعریف "بورژوازی" —  
 میانه" مائوتسه دون مهم است اینست که باز دیگر خوانند  
 با توضیحاتی نا دقیق روبروست. مثلاً تعریف "بورژوازی" —  
 میانه" با این حکم آغاز میشود که بورژوازی میانه نمایند —  
 مناسبات سرمایه داری در شهر و ده است. عبارت دیگر  
 بورژوازی بزرگ یا کوچک و یا بورژوازی کمپرادور نمایند مناسباً  
 سرمایه داری نیستند. یعنی بجای اینکه قرارگاه طبقاتی  
 تعیین کنند باشد، بزرگ، کوچک، میانه (متوسط) بودن  
 بورژوازی تعیین کنند است که آیا این لایه نمایند سرمایه  
 داران هست یا نه؟ بار دیگر يك اصل کمی (بزرگ، کوچک  
 متوسط) جانشین اصلی کیفی (بورژوازی بعنوان طبقه) —  
 تعیین کنند میشود. غافل از اینکه بورژوازی وقتی بورژوازی  
 شد خود بخود و نه بنا بمیل بورژواها و بدون وابستگی به  
 بزرگی و کوچکی آنها نمایند مناسبات سرمایه داری است.  
 حال آیا در زمینه سیاسی فلان بورژوا در پراتیک زندگی  
 خود این اصل را رعایت میکند و از منافع طبقاتی خود دفاع  
 می نماید یا نه به طبقه ربطی ندارد، واقعیت خصوصیات و  
 منافع طبقاتی طبقه را تغییر نمی دهد. واقعیت عینی —  
 (که مقدم است) بجای خود باقی میماند و فقط بحث در مورد  
 افراد يك طبقه وارد زمینه ذهنی یعنی مواضع این با آن —

بورژوا نسبت بانقلاب میشود . برای روشن شدن مطلب به  
 نقل قولی از مارکس رجوع میکنیم مارکس مینویسد : " در تولید  
 اجتماعی زندگیشان ، انسانها وارد مناسباتی مشخص ،  
 ضروری و مستقل ار اراده شان میشوند مناسبات تولیدی که  
 با مرحله مشخص تکاملی نیروهای مولد مادیشان را بیان می  
 دارد . مجموعه این مناسبات تولیدی سامان اقتصادی جامعه  
 زیربنای واقعی آنرا میسازد و بر آن یا رونمای حقوقی و سیاسی  
 قرار میگیرد رونمایی که فرم آگاهی اجتماعی خاصی است .  
 چگونگی تولید زندگی مادی اساس پروسه زیست اجتماعی  
 سیاسی ، شعوری بطور کلی است . این آگاهی انسانها  
 نیست که موجودیت ( هست ) آنان را میسازد بلکه بالعکس  
 هست اجتماعی آنان است که آگاهی آنان را مشخص میکند .  
 همانقدر که امکان ندارد آنچه را که یکفر هست بوسیله  
 این تعیین کرد که خود را به چه میگیرد همانقدر هم نمیتوان  
 دوران تحولات را از آگاهی کسی تعیین نمود که باید این  
 آگاهی را از تضاد زیست مادی از برخورد موجود میان  
 نیروهای مولد اجتماعی و مناسبات تولیدی توضیح داد " .  
 ( از مقدمه مارکس - لندن ژانویه ۱۸۵۹ بر اقتصاد سیاسی  
 انتشارات دیتس ۱۹۶۸ صفحه ۱۵ ) . نکته دیگر مبهم  
 تحلیل مائوتسه دون در جمله بعدی او پیش میآید که

مینویسد: "تحت بورژوازی متوسط بطور عمد بورژوازی ملی فهمید، میشود" یعنی بطور غیر عمد بورژوازی غیر ملی نیز جز این عد بشمار می‌رود چه در غیر این صورت باید نوشته میشد که تحت بورژوازی متوسط بورژواری ملی فهمید، میشود. حال اگر چنین باشد بورژوازی غیر ملی چیست بجز بورژوازی کمپرادور و چرا در این رد از آن نام برد شده است؟ مائوتسه دون با جملات نا دقیق همه راههای آیند را بازمی گذارد تا هر طور که خواست بعد ها راجع به "بورژوازی -

متوسط" اعلام موضع کند و این یا آن فرد و گروه را بسی بورژوازی بخش ملی یا غیر ملی آن به بندد. عبارت دیگر باز تحلیل عینی و طبقاتی او وارد دالانهای سیاست بازی میشود، با مبهم گویی، پراگماتیسم مائوتسه دون میدان وسیع تاخت و تازمی یابد.

نکته غلط دیگر این تحلیل در خود تقسیم بندی نهفته است مائوتسه دون از بورژوازی میانه (متوسط) اسم میبرد و بورژوازی ملی را جز این رد بحساب میآورد. آیا در چین بورژوازی بزرگ ملی وجود نداشت؟ بورژوازی متوسط چه مقوله ایست؟ متوسط با حرکت از کدام مشخصه بورژوازی؟ جواب به سؤال آخر و نظر نهائی مائوتسه دون در تحلیل طبقاتی او بسی رجوع به رد بندیهای بعدی روشن میشود.



مائوتسه دون در رده بندی بعد از خرده بورژوازی -  
 سخن میگوید<sup>(۱۸)</sup>؛ " ۰۰۰ خرده بورژوازی ، باین مقوله  
 دهقانان صاحب زمین ، صاحبان کارگاههای دستی و اقشار  
 پائینی روشنفکران ، دانش آموزان و دانشجویان ، معلمان  
 مدارس ابتدائی و متوسطه ، کارمندان کوچک موسسات ، و کلاً  
 مدافع کوچک ، کسبه کوچک متعلقند ۰۰۰ با اینکه اقشار  
 مختلف این طبقه در شرایط اقتصادی خرده بورژوازی هستند  
 این طبقه سه گروه مختلف تقسیم میشود . اولین گروه آنهایی  
 هستند که بازمانده اعضای در پول و غلات دارند یعنی  
 انسانهاییکه پس از ارضاء احتیاجات خود بوسیله کار بدنی  
 یا فکری سالانه مقداری بازمانده اضافی بدست میآورند .  
 دومین گروه از انسانهایی تشکیل میشود که شرایط اقتصادی  
 شان بآنان امکان میدهد احتیاجات زندگی خود را عموماً  
 ارضاء کنند . این انسانها بطور کلی با گروه اول تفاوت دارند  
 آنان نیز در رویای ثروتمند شدن هستند لیکن مارشال چائو  
 هرگز بآنان اجازه نمیدهد ، همچنین بخاطر اینکه در سالهای  
 اخیر تحت ستم و استثمار امپریالیسم و قدرتمندان نظامی  
 و فئودالها و بورژوازی کمپرادور قرار دارند احساس میکنند که  
 این جهان دیگر جهان سابق نیست ۰۰۰ سومین گروه از -  
 انسانهایی تشکیل شده است که شرایط زندگی شان همواره -

بدتر میشود . بسیاری از اینان از نظر منشائی بخانواده ها<sup>ی</sup>  
 باصطلاح مرفه متعلق بوده اند اما مناسباتشان مداوم عوس  
 میشود ، در ابتدا بسختی خود را اداره میکنند ، و سپس  
 هر چه بیشتر فقیر میشوند . . . . این انسانها بخاطر تفاوتی  
 که میان گذشته و حال وجود دارد از نظر روحی زجر میکشند  
 آنان نقش بسیار مهمی در جنبش انقلابی بازی کرده و از نظر  
 تعداد بسیار زیادند . . . . " قبل از اظهار نظر در مورد -  
 رده فوق لازم میبینیم نکاتی از رده بندی تحلیل مائو یعنی  
 " نیمه پرولتاریا " را نقل کنیم . مائوتسه دون مینویسد ( ۱۹ ) :  
 " نیمه پرولتاریا . . به نیمه پرولتاریا که در اینجا از آن صحبت  
 است پنج مقوله متعلق است : ۱ - اکثریت نیمه مالکان .

۲ - دهقانان فقیر ۳ - پیشه وران کوچک ۴ - شاگردان  
 ( حجره - نویسند ) ۵ - کسبه دوره گرد . . . . اقتصاد  
 نیمه مالکان و دهقانان فقیر و پیشه وران کوچک با تولیدات  
 هنوز ناچیزتر از دهقانان صاحب زمین و صاحبان کارگاهها  
 مشخص میشود . . . . "

با مقایسه این رده بندیها و گروههای داخلی آن با یک  
 دیگر مشخص میشود که مائوتسه دون تقسیم بندی طبقاتی  
 خود را جز فاکتور موضع انقلابی ( فاکتور ذهنی ) بر اساس  
 فاکتوری دیگر یعنی درجه ثروت نیز استوار ساخته است . به

عبارت دیگر فاکتور ثروت و موضع سیاسی و اساس تعیین کننده در تحلیل طبقاتی مائوتسه دون از جامعه چین است و درست بر این دو اساس لرزان و غیر مارکسیستی است که نمیشود به تحلیل طبقاتی از جامعه پرداخت. مائوتسه دون پیشه وران با درآمد بیشتر را جزء خرد بورژوازی و "پیشه وران کوچک" ترا جزء نیمه پرولتاریا میگذارد. جایگاه طبقاتی دهقانان را بوسیله فقر و ثروت آنان یعنی با تقسیم بندی دهقانان فقیر، دهقانان صاحب زمین با درآمد بیشتر و کمتر معین میسازد و حتی در میان خرد بورژوازی ثروت را تعیین کننده قلمداد میکند چه در بخش بندی خرد بورژوازی سه بخش وجه در تعیین "نیمه پرولتاریا"، ثروت آن اصل تعیین کننده اساسی است. یعنی درست بر خلاف مارکس که از مقام و جایگاه طبقاتی افراد و گروههای اجتماعی، از چگونگی رابطه شان با وسائل تولید بر اساس حرکت تاریخی از نقش تاریخی آنها آغاز میکند و نقش اجتماعی آنان را تعیین مینماید. مائوتسه دون از درجه رفاه آغاز کرد و جایگاه طبقاتی گروههای انسانی را توضیح میدهد و درست تحت تأثیر این انحراف است که به نتیجه گیری کاملاً مخالف مارکس میرسد. او مینویسد "سومین گروه از انسانها تشکیل میشود که شرایط زندگی شان همواره بدتر میشود..."

این انسانها بخاطر تفاوتی که میان گذشته و حال وجود -  
 دارد از نظر روحی زجر میکشند "۰۰۰" یعنی انقلابی -  
 هستند چون در مقایسه گذشته و حال اختلاف حس میکنند  
 و زجر میکشند انقلابی هستند چون میخواهند بدوران خو<sup>ش</sup>  
 گذشته برگردند یا لاقال حال را حفظ کنند در حالیکه مار<sup>کس</sup>  
 درست عکس اینرا میگوید و مینویسد: "۲۰" صوف متوسط  
 یعنی صاحبان صنایع کوچک، سؤد اگران خرد، پا، پیشه -  
 وران و دهقانان همگی برای آنکه هستی خود را بعنوان  
 صنف متوسط از زوال برهانند با بورژوازی نبرد میکنند. پس  
 آنها انقلابی نیستند بلکه محافظه کارند. حتی از این هم  
 بالاتر مرتجعند زیرا میکوشند چرخ تاریخ را بعقب برگردانند  
 "۰۰۰" حال در ادامه این نظر ببینیم که مارکس انقلابی  
 شدن (ونه از نظر طبقاتی - تاریخی بودن) خرد، بورژوازی<sup>ی</sup>  
 را چه میداند. در اینکه خرد، بورژوازی بماند و بخاطر  
 گذشته بجنگد یا موضع خود را تغییر دهد و در فکر مصالح  
 آتی خود نظریات پرولتاریا را بپذیرد. مارکس مینویسد: "۲۱"  
 "اگر آنها انقلابی هم باشند تنها از این جهت است که  
 در معرض این خطرند که بصوف پرولتاریا رانده شوند.  
 لذا از منافع آتی خود دفاع نمیکند بلکه از مصالح آتی خو<sup>یش</sup>  
مدافعه مینمایند پس نظریات خویش را ترك میگویند تا نظر

پرولتاریا را پیدا کردند " • این تفاوت موضع از کجا ناشی -  
 میشود ؟ از تحلیل طبقاتی (؟!) مائوتسه دون و مارکسیسم  
 نوین (؟!) او ، مارکسیسم نوین !؟ مائوتسه دون و تحلیل  
 طبقاتی " او همانطور که گفته شد پایه و اساس متفاوت با  
 مارکسیسم دارد • عامل ذهنی و موضع سیاسی مرحله ای  
 گروههای انسانی در جامعه و درجه ثروت آنان بوجود  
 آورنده قرارگاه عینی طبقات است و نه طبق نظر مارکس  
 قرارگاه طبقاتی در پروسه تولیدی و رابطه خاص گروههای  
 اجتماعی با وسائل تولید مشخص سازنده موضع تاریخی -  
 انقلابی آنان و همچنین درجه و امکان ثروتمند شدن و بهره  
 وریشان • از اینروست که در تحلیل طبقاتی مائو بورژوازی -  
 کمپرادور و فئودالها در یک مقوله اجتماعی - تاریخی قرار  
 میگیرند و هر دو در نتیجه نمایند • عقب افتاده ترین و ارتجا  
 عیترین مناسبات تولیدی در چین میشوند • بورژوازی متوسط  
 نمایند • سرمایه داری در چین است (حتما چون متوسط  
 است) معلوم نمیشود چرا کمپرادورها و سرمایه داری بزرگ  
 نمایند • سرمایه داری نیستند و یا نمایند • چه مناسبات  
 تولیدی هستند و باز از همین روست که بورژوازی به دو -  
 بخش کمپرادور و متوسط تقسیم میشود و نه کمپرادور و ملی  
 (یعنی دو معیار متفاوت که در یکی وابستگی و در دیگری

اندازه متوسط بودن، ملاک قرار میگیرد) و نیمه پرولتاریا، نیمه پرولتاریا است چون فقیر است و لایه های خرد و بورژوازی بر حسب ثروتشان (و نه چگونگی رابطه شان با تولید) - تقسیم بندی میشوند. • بعبارت دیگر توزیع و مقدار بهره وری از توزیع (در کنار فاکتور موضع سیاسی) در چین طبقه میسازد و نه مناسبات تولید و قرارگاه گروههای انسانی در پروسه تولید اجتماعی و بهره وری از تولید اجتماعی در - خدمت فاکتور قبلی. • و باز هم از همین روست که خرد و بورژوازی در زجر کشی بخاطر آینده خود و برگشت به آن آینده بنظر مائوتسه دون انقلابی است. • حال اگر اظهار داریم که چنین نحو "تحلیلی" اساس مارکسیسم را به ریشخند میگیرد و به دوران ماقبل مارکس که سوسیالیستها تعیین کنند کی تولید را نمی دیدند برمیگردد، عین حقیقت را بیان کرده ایم

برای اتمام این بحث لازم میبینیم به آخرین نکته تحلیل طبقاتی مائو از جامعه چین اشاره کنیم و درست در اینجا است که آخرین نکات دانش و بینش مائوتسه دون از ماتریالیسم تاریخی بیرون میزند. • مائوتسه دون در بخش تحلیل طبقاتی خود در مورد پرولتاریای چین چنین مینویسد: (۲۲)

"تعداد پرولتاریای صنعتی مدرن چین دو میلیون نفر است

۰۰۰ با اینکه تعداد آنها زیاد نیست و پرولتاریای صنعتی  
 نمایندگی نیروهای مولد جدید چین است و طبقه مفرق در  
 چین مدرن و نیروی رهبری کننده در جنبش انقلابی شده  
 است ۰۰۰ پس از وقایع ۳۰ ماه مه میتوانیم بشناسیم که چه  
 قرارگاه مهمی پرولتاریای صنعتی در انقلاب چین دارا می  
 باشد ۰ اولین علت اینکه چرا کارگران صنعتی یک چنین  
 قرارگاهی میتوانند داشته باشند در تمرکز آنان نهفته است ۰  
 دومین علت شرایط اقتصادی بد آنهاست ۰ همه وسائل تولید  
 از آنان دزدیده شده است، برای آنان تنها دو دست  
 مانده است ۰ آنان ابداً امید به ثروتمند شدن ندارند،  
 همچنین امپریالیستها، مقتدرترین نظامی و بورژوازی بسیار  
 فجیع با آنان رفتار میکنند و بهمین جهت مبارزین خوبی  
 هستند ۰۰۰" در نظر اول شاید نکته نادرست نهفته  
 در این تحلیل روشن نکردد ۰ مائوتسه دون بجای آغاز از  
 قرارگاه تاریخی پرولتاریا در مناسبات تولیدی او با صنعت —  
 مدرن که علت اساسی انقلابی بودن و توانا بودن پرولتاریا  
 برای نابود ساختن بورژوازی و دگرگون کردن مناسبات تولیدی  
 حاکم است دو علت اساسی برای قرارگاه پرولتاریا در انقلاب  
 قائل است اول اینکه توده های پرولتاریا متمرکزند و دوم اینکه  
 شرایط اقتصادی آنان بسیار بد است (چقدر این خصوصیات

از خصوصیات واقعی پرولتاریا دور و به خصوصیات بردگان  
دوران برده داری نزدیک است ) با این تحلیل میتوان  
نتیجه گرفت که پرولتاریای سوئد ، المان و غیره اساساً  
خصلت انقلابی ندارند چه يك شرط اساسی را دارا نیست .  
میبینیم که باز " ثورن فقر و ثروت " مائو حتی در مورد تحلیل  
از پرولتاریای صنعتی خود را نشان میدهد . مضافاً اینکه  
مائوتسه دون در این رده بیکاران و لومپن ها را نیز جز  
پرولتاریا میاورد و مینویسد :<sup>(۲۳)</sup> " همچنین بسیار زیاد —  
پرولتاریای بینوا وجود دارد . اینان دهقانانی هستند که  
زمینهایشان را از دست داده اند . همچنین پیشه ورانی  
که کار ندارند . سطح زندگیشان پائین تر از هر نوع شرایط  
زندگی انسانی است و از همه نامطمئن تر است . . . . رفتار  
با این آدمها مشکل بزرگی است که در مقابل چین قرار دارد  
اینان توانائی جنگ دلاورانه را دارند لپکن به اکسیونهای  
خرابکارانه تمایل دارند اگر اینان بدرستی هدایت شوند  
يك نیروی انقلابی میشوند . . . . " بعبارت دیگر باز درجه  
فقر و ثروت و همچنین توانائی به جنگ باعث میشود که لومپن  
ها در رده پرولتاریا قرار بگیرند .

ما با اشاره به آثار فلسفی و تحلیل طبقاتی مائوتسه  
دون خواستیم نشان دهیم که برخورد مائوتسه دون به



پدیده های اجتماعی ، مقولات فلسفی و تئوریهای انقلابی  
برخوردی غیر مارکسیستی ، پراگماتیستی و نادرست است .  
ابرازات او که بصورت ایه های بی نقص از طرف توده های  
چین و طرفداران اندیشه مائوتسه دون زمزمه میشود با -  
مارکسیسم اختلافی اساسی دارد .

\* \* \*

احاد اساسی تئوریهائی که بعنوان يك مجموعه تحت  
اصطلاح " اندیشه مائوتسه دون " مشهور شده است عبارت  
اند از - اصطلاح نیمه مستعمره - نیمه فئودال برای  
جوامع عقب مانده و تحت سلطه امپریالیسم - انقلااب  
دموکراتیک نوین که به دیکتاتوری دموکراتیک خلق میانجامد  
و مقوله خلق و ضد خلق و تضاد های درون خلقی و برون -  
خلقی . در این بخش از نوشته بجز مطلب " نیمه مستعمره  
- نیمه فئودال " بقیه احاد این " اندیشه " مختصراً مورد  
بحث قرار میگیرد . اندیشه ای که تاثیر مستقیم در " ساختن  
سوسیالیسم " در چین داشته و دستور العمل این ساختمان  
بر اساس تئوریهای این " اندیشه " بنا شده است . اندیشه  
ای که یکی از نتایج سیاسی آن ، سیاست خارجی امروز  
جمهوری توده ای چین ، با تزهائی مانند " سه دنیا " ،  
" سوسیال امپریالیسم روس دشمن اصلی خلفهای جهان " ،

"دو ابر قدرت" و "۰۰۰ است" اندیشه ای که حتی بسیاری از انقلابیون را بخود جذب کرده است و آخرین نمونه آنرا در رابطه با انقلاب ایران در ابرازات نقل شده در "نبرد خلق" ارگان سازمان چریکهای فدائی خلق شاهد بودیم. از این رو لازم است که احاد نظریات این اندیشه در کوره انتقاد گذاشته شده و قلمی بودن این سکه اشکار شود. ما سعی کردیم بجز در مواردی بسیار نادر در برخورد به چند اثر مائوتسه دون نقل قولهایی از مارکس انگلس، لنین را در مقابل ابرازات آنها با ابرازات مائو نگذاریم بلکه با ذکر مفصل بخشهایی از آثار مائو و برخوردی کوتاه، غیر مارکسیستی بودن این نظریات را که گویا "مار-کسیسم - لنینیسم عصر ماست" نشان دهیم. اما در این قسمت میکوشیم با رجوع به نظریات لنین مقایسه ای بین نظریات مائوتسه دون در مورد "دیکتاتوری دموکراتیک خلق" در خدمت ساختمان سوسیالیسم، و نظریات لنین انجام دهیم. بیشتر باین خاطر که ضد مارکسیست بودن نظریات مائو روشن شود و اکلکتیسم خرد، بورژوازی مائوتسه دون در برخورد به بورژوازی و خرد، بورژوازی یقه ما را در زمینه - انقلاب ایران نگیرد. بر این اساس در نوشته های بعدی نظر خود را در مورد خصلت انقلاب ایران، مرحله دموکراتیک

انقلاب سوسیالیستی و خصوصیات دولتی که به ساختمان سوسیالیسم دست میزند بیان خواهیم کرد تا روشن شود که نقد بر نظریات مائوتسه دون یک برخورد روشنفکرانه و ایراد گیرانه نیست بلکه در خدمت صیقل تئوریهای انقلابی و خدمت مکرری به انقلاب ایران است.

در قسمت زیر بخشی از آنچه در صفحات اول مقاله ذکر کرده ایم، اینبار در کنار نقل قولهایی از مارکس، لنین تکرار میشود و نکاتی جدید به آن اضافه میشود علی الاصول ما با نقل "ایه وار" از کلاسیک های مارکسیستی مخالفیم ولی از آنجا که "اندیشه مائو" بصورت ادامه و تکامل مارکسیسم - لنینیسم ارائه میشود و برای نشان دادن - تبیین آنها مجبور به آوردن نقل قولهای مکرر هستیم.

\* \* \*

برای اینکه نشان دهیم مائوتسه دون با حرکت از چه نظرگاه ایدئولوژیک و طبقاتی، دیکتاتوری دموکراتیک خلق را جانشین دیکتاتوری پرولتاریا کرده است و با دولت چند طبقه ای "بورژوازی ملی، پرولتاریا، دهقانان ۰۰۰" سوسیالیسم را در چین ساختمان نموده است و چرا این نظرگاه، غیر پرولتری و پراکاتیستی و غیر مارکسیستی است در ابتدا

د و نقل قول از مائوتسه دون را ذکر میکنیم تا روشن شود که  
 مائوتسه دون تحلیل خلق و ضد خلق، ابرازات مربوط به  
 وحدت طبقاتی بورژوازی و پرولتاریا را نه برای مناسبات -  
 اجتماعی خاص و استثنائی بلکه برای ساختمان سوسیالیسم  
 طرح کرده است. د یکتاتوری دموکراتیک خلق در واقع  
 آلترناتیو مائوتسه دون در مقابل د یکتاتوری پرولتاریا است.  
 مائوتسه دون مینویسد: "در مرحله کوچکی که دوران ساختمان  
سوسیالیسم است، خلق شامل تمام ان طبقات، قشرها،  
 و سازمانها و گروههای اجتماعی میشود که طرفدار و پشتیبان  
 امر ساختمان سوسیالیسم هستند و در آن شرکت میجویند  
 در حالیکه دشمنان خلق ان نیروها و گروههای اجتماعی  
 هستند که در برابر انقلاب سوسیالیستی مقاومت میورزند،  
 نسبت به ساختمان سوسیالیسم به دید خصومت مینگرند و  
 به ان زیان میرسانند." "بورژوازی ملی کشور ما در  
 دوران انقلاب سوسیالیستی از طرفی طبقه کارگر را بخاطر  
 کسب سود استثمار میکند و از طرف دیگر پشتیبان قانون  
اساسی است و حاضر به پذیرش تحول سوسیالیستی نمیشد"

(چهار رساله فلسفی، ص ۱۲۹)

مسئله د یکتاتوری پرولتاریا چیست و آیا د یکتاتوری دموکرا  
 تیک خلق بسط مارکسیسم - لنینیسم است؟ این سئوالی

است که ما بطور خلاصه با مراجعه با آثار مارکسیسم بآن جواب خواهیم داد. • لنین در اثر انقلاب پرولتاریائی و کائوتسکی مرتد مینویسد؛ <sup>(۲۴)</sup> "مسئله دیکتاتوری پرولتاریا مسئله ای راجع به مناسبات دولت پرولتاریائی با دولت بورژوازی، دموکراسی پرولتاریائی با دموکراسی بورژوازی است. • آدم گمان نمیکند که این مسئله مثل روز روشن است. • بعبارت دیگر دیکتاتوری پرولتاریا مشخص سازنده چگونگی دولت و دموکراسی حاکم بر یک جامعه است. • اهمیت اساسی دیکتاتوری پرولتاریا و این مسئله که دیکتاتوری پرولتاریا (ونه خلق بازبهای خرد بورژوازی) اساس تفکر - دید و عمل کمونیست ها است در نقل قولی که میآوریم مشخص میگردد. • لنین می نویسد؛ <sup>(۲۵)</sup> "مسئله اساسی که کائوتسکی در دفتر خود طرح میکند مسئله مضمون هستی انقلاب پرولتاریائی یعنی مسئله دیکتاتوری پرولتاریا است. • این مسئله برای همه کشورهای، بخصوص برای کشورهای پیشرفته، بخصوص برای کشورهای در حال جنگ و بخصوص برای امروز اهمیت بزرگی دارد. • باید بدون اغراق گفت که این مهمترین مسئله تمامی جنگ طبقاتی پرولتاریا است. • بهمین جهت باید با هوشیاری بان پرداخت."

این نقل قول نشان میدهد که دیکتاتوری پرولتاریا

یکی از مسائل اساسی و پایه‌ای ساختمان سوسیالیسم ، یکی از اصول خدشه‌ناپذیر مارکسیسم - لنینیسم است و - ضمناً این نقل قول توضیحی است در این جهت که چرا ما برخورد به " اندیشه مائوتسه دون " و تزه‌ای " خلق " او را از تئوری دیکتاتوری دموکراتیک خلق آغاز کردیم تا اثبات نمائیم که مائوتسیسم نه تکامل مارکسیسم بلکه تئوریهای خاصی است که گاهی ( و نه همیشه ) با اصطلاحات مارکسیستی عرضه میشود . بزودی خواهیم دید که لنین در برخوردش به دموکراسی کائوتسکیستی و خلقی بودن این موجود در مقابل دیکتاتوری پرولتاریا چگونه بوده است . قبل از ذکر نقل قولهای لنین لازم میدانیم نقل قولی از مارکس که لنین نیز ( مختصرتر ) بآن اشاره کرده است بیاوریم مارکس مینویسد :

( ۲۶ ) " سئوالی که در اینجا طرح میشود اینست که در - جامعه کنونی چه دگرسانی پدید خواهد شد ؟ بعبارت دیگر در آنجا ، جامعه ( کمونیستی ) چه نقش ( فونکسیون ) های اجتماعی بجای میماند که با کارکرد های حکومت امروزی مشابهت دارد ؟ بدین سئوال تنها میتوان بطرز علمی جواب گفت . و انسان با ترکیب هزار باره کلمه " خلق " یا واژه - " حکومت " حتی يك سر سوزن هم باین مسئله نزد يك نخواهد شد . ( اگر مارکس میدانست که تکامل دهندگان مارکسیسم

و مارکسیست — لنینیستهای بزرگ عصر ما تنها با این واژه ها نظریات او را " بسط" دادند چه میکرد؟ ) بین جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی ، مرحله ای از دگرگونی انقلابی یکی بدیگری وجود دارد . متناظر با این مرحله یک گذار سیاسی نیز وجود خواهد داشت که طی آن حکومت چیز دیگری جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمیتواند باشد! عبارت دیگر بنظر مارکس دیکتاتوری پرولتاریا نه یک اصل «روری و تبلور واقعی قدرت پرولتاریا بلکه تنها گذار سیاسی به سوسیالیسم است . گذار به سوسیالیسم طی حاکمیتی (معنی درست کلمه ، و نه حکومت ) انجام میدهد که دیکتاتوری پرولتاریا میباشد . حال اگر امروزه کسانی پیدا شده اند که سوسیالیسم را در جامعه ای با حاکمیت خلق ، دولت خلقی ، دیکتاتوری بورژوازی ملی ، دهقانان ، کارگران و ... ساختمان کرده اند کار آنان بیشتر به چشم بندی و معجزه شبیه است تا با تئوریهای نبرد طبقاتی ، دیکتاتوری پرولتاریائی . بهر حال با مارکسیسم — لنینیسم قرابتی ندارند . اینکه ساختمان سوسیالیسم و گذار به جامعه بسی طبقه تنها و تنها طی دیکتاتوری پرولتاریا میتواند صورت گیرد و اینکه این اصل یکی از پایه های مارکسیسم است از نقل قولهای فوق به خوبی برمیآید . لیکن برای جلوگیری

از هر گونه تفکر باطل و اینکه ما در اینجا شاید با هدف و تغییر نظریات مارکس، دیکتاتوری پرولتاریا را ضرورتی نداشته ناپدید و دیکتاتوری دموکراتیک اقشار و طبقات مختلف را غیر مارکسیستی و الکتنیستی میدانیم به ذکر یک نقل قول دیگر از مارکس میپردازیم. مارکس مینویسد: "انچه که مربوط بمن میشود اینست که، این دست آورد من نیست که وجود طبقه در جامعه مدرن و نبرد میان آنان را کشف کرده ام. تاریخ‌نویسان بورژوازی مدت‌ها پیش از من تکامل تاریخی این نبرد طبقاتی، و اقتصاددانان بورژوازی آناتومی اقتصادی این نبرد را ترسیم کرده اند. آنچه جدیدی را که من آورده ام اینست که: ۱- ثابت کرده ام که موجودیت طبقات تنها به مرحله تکامل تاریخی وابسته است.

۲- که نبرد طبقاتی ضرورتاً به دیکتاتوری پرولتاریا میانجامد.

۳- که این دیکتاتوری خود تنها یک گذار برای مرتفع ساختن همه طبقات و گذار به یک جامعه بی طبقه است."

بنابراین میبینیم که درست آنچه را که اساس مارکسیسم است مورد "بسط"، تغییر و تبدیل مائوتسه دون قرار گرفته است. پراکماتیسم، این پراکماتیسم مائوتسه دون است که به وحدت با بورژوازی ملی که گویا مدافع سوسیالیسم است و حکومت مختلط طبقاتی میانجامد. این دولت مختلط



طبقات در " اندیشه مائوتسه دون " است که اساس قدرت دولتی شده است که امروز بجای انقلاب جهانی از عمده بودن مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم دم میزند و بجای - تحلیل طبقاتی از جوامع، جهان را بسه جهان تقسیم می کند و بجای کمک با انقلابات پرولتری و آزاد بیخس بفکر یافتن عناصر " مستقل و ملی " در میان شاهان و شاهزادگان و - ارتجاعیون سیاه بین المللی است. حال که در نقل قولهای فوق اساسی بودن و اهمیت پایه ای دیکتاتوری پرولتاریا را در خدمت ساختمان سوسیالیسم ذکر کردیم به نقل قول - هائی از لنین میپردازیم. لنین مینویسد: " کائوتسکی (۲۸) میبایست میدانست که فرمول " دیکتاتوری پرولتاریا " تنها بیان تاریخی، مشخص و از نظر علمی دقیق وظیفه پرولتاریا است که ماشین قدرت دولتی را " در هم میشکند " و وظیفه آن که مارکس و همچنین انگلس با توجه به تجربیات ۱۸۴۸ و بیشتر از آن انقلاب ۱۸۷۱، ۴۰ سال تمام میان سالهای ۱۸۵۲ تا ۱۸۹۱ از آن سخن گفته اند " (۲۹) " " دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا قدرتی است که بدست آورد - شده و بوسیله قهر پرولتاریا در مقابل بورژوازی پایدار نگه داشته میشود، قدرتی که به هیچ قانونی وابسته نیست " (۳۰) " " دولت استثمارشدهگان باید با چنان دولتی

(منظور دولت است شمار کنندگان است) از اساس متفاوت -  
 باشد. او باید دموکراسی برای استثمار شوندگان و ستمگری  
 بر استثمار کنندگان باشد. ستم بیک طبقه بمعنای اینست  
 که این طبقه از تساوی حقوق برخوردار نیست، که آن طبقه  
 از دموکراسی بیرون رانده میشود (خارج دموکراسی قرار  
 داده میشود). حال اگر بعنوان یک لیبرال دلیل بیاوریم  
باید بگوئیم اکثریت تعیین میکند و اقلیت باید قبول کند.  
 هر کس قبول نکند مجازات میشود. همین ..."

ما در اینجا بدگر نقل قولهای لنین پایان میدهیم و  
 به مقایسه آنچه مارکس، انگلس و لنین در مورد دیکتاتوری  
 پرولتاریا ابراز کرده اند با "اندیشه مائوتسه دون" می  
 پردازیم. همانطور که در صفحات قبل این نوشته آمده  
 است مائوتسه دون دیکتاتوری خلق را دیکتاتوری چند طبقه  
 برای تحت فشار قرار دادن ارتجاعیون میدانند و نتیجه ای  
 که میخواهد از این دیکتاتوری بگیرد اینست که ارتجاعیون "جزراه  
 راست نپوبند"، "هیچ گفتار و هیچ رفتاری مخالف حکومت  
 موجود از آنان سر نزنند" و "هر گفتاری رفتاری از این قبیل  
 فوراً جلوگیری و موجب مجازات میشود" دموکراسی طبقاتی  
 مائوتسه دون نیز اینست که "خلق از حق بیان، حق تشکیل  
 جمعیت ها و اجتماعات و غیره برخوردار است" خلق هم

عبارت است از " کارگران ، دهقانان ، خرد ، بورژوازی ، بورژوازی  
 ملی و ... " و درون خلق " سیاست مدارا " بزار می‌رود ، یا  
 بعبارت دیگر میان پرولتاریا و بورژوازی ملی و خرد ، بورژوازی  
 دموکراسی کامل برقرار است و تنها سیاست ، سیاست مدارا  
 است . مارکس ، انگلس و لنین چه از دیکتاتوری و دموکراسی  
 طبقاتی و چه از فرم سیاسی مرحله ساختمان سوسیالیسم  
 برخوردار ی اساسا متفاوت و مختلف و مخالف با " اندیشه "  
 دارند . لنین بروشنی ( نگاه کنید به نقل قول آخر شماره  
 ۳۰ ) مینویسد که استثمار شوندگان با استثمار کنندگان  
 حقوق مساوی ندارند ( کیست که نداند بورژوازی ملی یا  
 کمپرادورس ماهیتا استثمار کنند ، است و بورژوازی که استثمار  
 نکند بورژوازی نیست ) و استثمار کنندگان خارج از دموکراسی  
 هستند . در مورد آنان دموکراسی اجزا<sup>۱</sup> نمیشود بلکه  
 درست برعکس هژمونی پرولتاریای در فرم سیاسی دیکتاتور<sup>۲</sup>  
 پرولتاریا طبیعتا سرکوب و تحت فشار قرار دادن استثمار  
 کننده گان را در خود دارد . لنین بدرستی اشاره میکند  
 که بنظر لیبرالها ( مقایسه کنید نظر مائوتسه دون را با آن )  
 اکثریت ( بخوانید خلق ) تعیین میکند و اقلیت ( بخوانید  
 ضد خلق ) ناچار به اجرای آن است و هر کس که قبول نکند  
 مجازات میشود . همین " یا بعبارت دیگر لیبرالها معتقدند

آنها (غد خلق) را تحت فشار میگذارند تا جزراه راست  
نبینند و اجازه نمیدهند که هیچ گفتار و هیچ رفتاری مخالف  
حکومت از آنها سر بزند و هر گفتار یا رفتاری از این قبیل  
فورا جلوگیری و مجازات میشود . . . همین .

می بینیم با اینکه اثر لنین پیش از اثر مائوتسه دون —  
نوشته شده است لنین با تیز بینی خاص حتی جملات مائو  
تسه دون لیبرال را پیش بینی کرده و بعنوان نظر لیبرالها  
در مورد دولت فرمول وار عرضه میکند . اینست ان اصلی که  
ما بر اساس ان در صفحات قبل بان داشتیم که " اندیشه  
مائوتسه دون " اندیشه در هم ، اکلیتسم خرد ، بورژوازی و  
پراگماتیسم لیبرالی است . اینست یکی از فرقه های اساسی  
" اندیشه " با مارکسیسم — لنینیسم .

به نکه دیگر مقایسه دیکتاتوری پرولتاریا و دیکتاتوری  
دموکراتیک خلق میرد ازیم . لنین ( و قبل از او مارکس و  
انگلس ) فرم سیاسی گذار به سوسیالیسم را بدقت مشخص  
میکنند و مینویسند : " دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا قدرتی  
است که بدست آورده شده و بوسیله قهر ( و نه آنطور که  
مائوتسه دون میثوسد مدارا ) پرولتاریا در مقابل بورژوازی  
پایدار نگهداشته میشود " در اینجا لنین بعنوان یک  
کمونیست واقعی مجموعه جامعه را طبقاتی میبیند و از قهر

يك طبقه (پرولتاریا) در مقابل طبقه دیگر (بورژوازی) سخن  
 میگوید. بی گمان در زمان او نیز "بورژواهای خوب" وجود  
 داشتند که حتی از مارکسیسم "دفاع" میکردند لیکن برای  
 لنین در مسئله دولت این یا آن فرد مطرح نبود بلکه بحث  
 اساسی ساختمان سوسیالیسم و اعمال قهر طبقاتی بود.  
 است. از اینرو بر خلاف مائو طبقه بورژوازی را بجناحین  
 مختلف تقسیم نمیکند و صریحا از قهر پرولتاریا در مقابل  
 بورژوازی سخن میگوید. مائوتسه دون با دوری گرفتن از  
 تحلیل طبقاتی و گرفتار بودن در پراگماتیسم انقلابی و با  
 تقسیم طبقه بورژوازی به دو طبقه تا آنجا پیش میرود که  
 بورژوازی ملی را طرفدار سوسیالیسم و سیاست در مقابل  
 آنرا سیاست مدارا قلمداد میکند. عبارت دیگر اساس تفکر  
 مارکسیستی - لنینیستی را نفی و سیاست بازیهای مرحله ای  
 و جلب بخشی از بورژوازی را (که احتمالا در انقلاب آزادی  
 بخش و از زاویه ای متفاوت، متحد موقت حزب کمونیست می  
 توانست باشد) تئوریتیزه کرده و در نتیجه گیری بانجا می  
 رسد که از زبان لنین باید با ولیرال خرده بورژوا نام نهاد.  
 ما در بخشهای دیگر گفتیم که نمیتوان از رهبری و هژمونی  
 پرولتاریا دم زد بدون اینکه بطور مشخص یکتاتوری پرولتاریا را  
 مطرح ساخت و گفتیم که یکتاتوری (دموکراسی) پرولتاریا

تنها شکل واقعی هژمونی پرولتاریائیست • این اصل را ما از مارکس ، انگلس و لنین آموختیم • وقتی که لنین مینویسد : " کائوتسکی میبایست میدانست که فرمول دیکتاتوری پرولتاریا تنها بیان تاریخی ، مشخص و از نظر علمی دقیق وظیفه پرولتاریاست " ، در واقع این اصل اساسی را بیان میدارد •

ما بینیم که صحبت از هژمونی و رهبری کردن پرولتاریا و سپس تبلیغ دولت تمام خلقی را نمودن الککسیسم ضد مارکسیستی است • میبینیم که صحبت از هژمونی و رهبری پرولتاریا سخن گفتن و در تئوری و عمل دیکتاتوری دموکراتیک خلق را توجیه کردن ، نه تنها تجدید نظر در یک اصل اساسی مارکسیسم ، بلکه دوری گردیدن از اصول مارکسیسم - لنینیسم و نفی مجموعه تحلیل‌های طبقاتی کمونیستی در جامعه سوسیالیستی و نفی وظیفه پرولتاریاست ، چرا که نظر مارکس در مورد دیکتاتوری پرولتاریا نه از یک تاکتیک سیاسی بلکه از مجموعه تحلیل‌های تاریخی سرچشمه میگردد و او مینویسد : " بین جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی مرحله ای از دگرسانی انقلابی یکی به دیگری وجود دارد •

متناظر با این مرحله یک گذار سیاسی نیز وجود خواهد داشت که طی آن حکومت چیز دیگری جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمیتواند باشد " • • • " و یا مینویسد : " که نبورد

طبقاتی ضرورتا به دیکتاتوری پرولتاریا میانجامد " . . . . "

حال ممکن است عده ای پیدا شوند و بگویند که مارکس و — انگلس از گذار سرمایه داری به سوسیالیسم سخن گفته اند و نه از گذار جامعه ای نیمه فئودال — نیمه مستعمره . تحلیل های مارکس و انگلس و لنین نشان میدهد که اصل مسئله در گذار به سوسیالیسم و ساختمان سوسیالیستی است . آنچه که منظور ماست نیز اینست که هیچ ابراز دیگری جز ابراز دولت دیکتاتوری پرولتاریائی قادر نیست سوسیالیسم را مستقر کند <sup>(۱)</sup> و این آن امر مهمی است که مائوتسه دون هرگز بدرك آن موفق نشده است و همواره دولت را مساوی حکومت و حکومت را جمع افرادی از بورژوازی " خوب " ، خرده بورژوازی و اعضا " حزب دیده است . دقت در این نقل قول انگلس جریان را مشخص میسازد : " از آنجا که دولت فقط يك تشکل گذر است که در نبرد ، در انقلاب مورد استفاده قرار میگیرد تا مخالفین را بطور قهر امیز سرکوب کند بسی معناست که از دولت خلقی ازاد سخن بگوئیم . تا زمانیکه پرولتاریا دولت را هنوز لازم دارد انرا نه بخاطر ازادی بلکه برای سرکوب کردن مخالفین خود بکار میبرد . از آن زمانیکه از آزادی میتوان سخن گفت دولت بعنوان دولت از بین مس

رود " . . . . " از اینرو تنها و تنها پرولتاریاست که میتواند چنین

۱- برای توضیح بیشتر به جزوه " مرحله تدارك " مراجعه شود

دولت میرند ، ، چنین دولت مرتفع شوند ، ای را بوجود آورد .  
 دولت همواره ابزار اعمال قهر است و از نظر تاریخی تنها یک  
 طبقه است که میتواند و باید این ابزار اعمال قهر را به ابزار  
 میرند و مرتفع شوند ، بدل سازد و آنرا بکار گیرد . —  
 ساختمان سوسیالیسم خود بخود این ابزار مرتفع خواهد  
 شد چه زمینه مادی اعمال قهر بدست پرولتاریا نابود شد .  
 است . از آنجائیکه تنها و ماهیتا یک طبقه و تنها و ماهیتا  
 دیکتاتوری یک طبقه سازندگی این ابزار میرند ، را در خود  
 دارد (رسالت آنرا دارد) لنین میگوید : " مسئله دیکتاتوری  
 پرولتاریا برای همه کشورها ، بخصوص برای کشورهای پیش  
 رفته ، بخصوص برای کشورهای در حال جنگ و بخصوص برای  
 امروز اهمیت بزرگی دارد . باید بدون اغراق گفت که این  
 مسئله تمامی جنگ طبقاتی پرولتاریاست . " او اهمیت دیکتا  
 — توری را برای همه کشورها و برای امروز مطرح میکند . ما  
 در اینجا نمیخواهیم بذرده ها نقل قول روشن دیکتاز —  
 مارکس و انگلس و لنین دست بزنیم منظور اساسی این بسود  
 که روشن شود نظریات مائوتسه دون نه مارکسیسم — لنینیسم  
 عصر حاضر بلکه تئوریهای اساسا متفاوت با مارکسیسم — لنینیسم  
 است . در اینجا آخرین نکته قابل ذکر از دیکتاتوری دموکرا —  
 تیک خلق را آورد ، و جمع بندی میکنیم . همانطور که درصفاً



اول این نوشته آوردیم ، مائوتسه دون از اعمال قهر طبقاتی برداشتی نظیر فیلسوفان خوددل چینی دارد و اخلاقیات آنان و نوعی مسیحیت را مشعلی فرا راه خود قرار داده — است و نه مارکسیسم — لنینیسیم را — هدف او در اعمال دیکتاتوری اینست که " دشمنان " را براه راست هدایت کند که اگر دست به طغیان نزنند ، خرابکاری نکنند ، اغتشاش برنیا — نگیرند بانها نیز زمین و کار داده خواهد شد " و همه چیز بخوبی و خوشی خاتمه میپذیرد . در نقل قول آخر از — انگلس دیدیم که منظور از دیکتاتوری پرولتاریا در ه — شکستن قهر امیز ماشین دولتی است و در هم شکستن قهر امیز مقاومت بورژوازی و اقساود یگر غیر پرولتری و نه سر برآه کردن آنان . شاید عده ای تعجب کنند از اینکه چرا وقتی در چین میتوان بخشی از بورژوازی و خرده بورژوازی را بسا نصیحت و تهدید به مجازات سر برآه کرد اینهمه از قهر یک طبقه صحبت میشود . جان کلام اینجاست .

ما با تحلیل طبقاتی از جامعه ، با شناخت از پروسه های اجتماعی و با درک دقیق از طبقه و منافع طبقاتی باین نتیجه میرسیم که اعمال قهر طبقاتی ضرورتی کتمان ناپذیر است و تنها با اعمال قهر میتوان زمینه مادی رشد بورژوازی و خرده بورژوازی را مرتفع ساخت . ماشین دولتی میرند ، پرولتاریاس ،

دیکتاتوری پرولتاریا، انجمن ناصحین برای هدایت طبقات  
 واقشار دشمن برآه راست نیست بلکه ابزاری است که با آن  
 موجودیت طبقات نفی میشود علت وجودی آنها از بین می  
 رود و هیچ طبقه اجتماعی وجود ندارد (تاریخ اینرا بارها  
 و بارها آموخته است) که با تهدید به مجازات خود را در  
 کوران نفی کنند، قرار دهد. ممکن است علیه حکومت ظغیان  
 نکند ولی از راه های دیگر وارد شود، در برنامه ها اعمال  
 نظر کند، بازار را بخدمت بگیرد و ایدئولوژی خود را از  
 طرق مختلف در زندگی جامعه رسوخ دهد و ۰۰۰ بنا براین  
 بحث بر سر طغیان، قبول دستورات حکومت یا عدم آن، راه  
 راست برگردن و یا در راه انحراف ماندن نیست بلکه مسئله  
 از این برخورد های سطحی بسیار عمیقتر است. بحث بر سر  
 چگونگی اعمال قهر شکننده، ابزار آن و این مسئله است که  
 تنها اعمال قهر شکننده پرولتاریا و توسط ابزار دیکتاتوری -  
 پرولتاریا و نابودی کامل و بی کم و کاست زمینه مادی و ایدئو  
 - لوزیک رشد بورژوازی و خرد بورژوازی بشکل انقلابی و قهر  
 آمیز ضامن ساختمان سوسیالیسم است. در نظر نگرفتن این  
 اصل یعنی نفی رسالت طبقاتی پرولتاریا و حرکت لزوماً  
 (و از نظر تاریخی - اجتماعی) ضرورتاً قهر آمیز این طبقه  
 علیه هر نوع استثمار، علیه هر طبقه و قشری بجز پرولتاریاست.

این بدان معنا نیست که باید بورژواها و خرد بورژواها را  
 بدار آویخت و نه بدان معنا که پس با نصیحت باید آنان را  
 براه راست هدایت کرد . بعبارت دیگر د یکتاتوری پرولتاریا  
 نه یک خواست بلکه یک ضرورت برای ساختمان سوسیالیسم  
 است . د یکتاتوری انقلابی پرولتاریا بجهت خصوصیت و —  
 ماهیتش بخاطر علت وجودی و رسالتش ضرورتا ابزار اعمال  
 قهر علیه همه استثمارگران و علیه همه زمینه هائیت کسه  
 نوعی از استثمار را توجیه میکنند . از اینرو اعمال قهر د یکتا  
 — توری پرولتاریا بر بورژوازی " ملی یا کمپرادور " و خرد —  
 بورژوازی ، با د یکتاتوری او ، با رهبری و هژمونی او درآمخته  
 است و یکی از د یگری جدائی ناپذیر است . تضعیف و نفی  
 بازار ، برقراری اقتصادی با نقشه ، مبارزه ایدئولوژیکسی در  
 زمینه خانواده ، مناسبات فرد و جمع بپا داشتن شوراهای  
 کارگری ، مرتفع ساختن هر نوع مالکیت خصوصی ، از بیسن  
 بردن جدائی نیروی کار و حاصل کار و ۰۰۰ همه و همه  
 نکات برنامه سوسیالیستی ، اشکال مختلف تظاهر د یکتاتوری  
 پرولتاریا با قدرت قهریه و بانجام رسانی ساختمان سوسیا —  
 لیسم است . در هر قدم از این پروسه نفی قهرآمیز طبقات  
 و افسار بورژوازی و خرد بورژوازی نهفته است . ما در سا —  
 ختمان سوسیالیسم به بهترین و آرامترین طبقه بورژوازی و

قشر خرد ، بورژوازی ، به بهترین بورژواها و خرد ، بورژواها زمین و کار نمیدهم بلکه پرولتاریا و توده مردم خود دسته جمعی تولید و دستجمعی مصرف میکنند . ماشین د ولتسی ضامن بوجود آوردن يك چنین مناسباتی تحت تئوریهای مارکس و انگلس و لنین ، د یکتاتوری پرولتاریاست و لاغیر .

جمع بندی میکنیم :

۱- تئوری خلقی مائوتسه دون و قله این تئوری د یکتا-توری دموکراتیک خلق يك نظریه پراگماتیستی است . این نظریه برای توجیه عقب ماندگی مناسبات در چین تا آنجا به پیش میرود که مرز تاریخی پرولتاریائی میان مارکسیسم و تئوریهای سوسیالیستی دیگر را شکسته و مارکسیسم را تا حد تئوریهای سوسیالیستی مبتدل پائین میآورد . د یکتاتوری (دموکراسی) پرولتاریائی را نفی میکند . دولت بمعنای مارکسیستی ان تغییر مییابد و در تئوری و عمل ، خلق متشکل از چند طبقه جانشین طبقه پرولتاریا میشود . از نظر سیستم تئوریک نظریه مائوتسه دون در این بخش با اساس "خلق و غد خلق" ، "د یکتاتوری دموکراتیک خلق" ، "برون خلق و درون خلق" نظریه ای اکلکتیستی است و نه مارکسیستی . نتیجه سیاسی این چنین تزهائی در سیاست جمهوری توده ای چین نسبت به حکومتها و قدرتهاي

مختلف بخوبی عیان شده است. خلق دانستن جعفرنومیری و باند ارانایک و شاهنشاه زمانیکه به کشتار سوسیالیستها و کمونیستها دست میزنند توجیه تئوریک خود را در "اندیشه" باسانی مییابند.

## ۲- تحلیل مائوتسه دون از طبقات و تضاد طبقاتی

تحلیل پی گیر مارکسیستی نیست. بیشتر به نقش مرحله ای طبقات در مبارزه سیاسی یک زمان مشخص توجه میشود و با حرکت از موضع سیاسی توده های یک طبقه در مبارزه سیاسی ضد امپریالیستی به توضیح ماهیت و قرارگاه طبقاتی طبقات پرداخته میشود و از این رو با متد و تحلیل مارکسیستی متناقض است. چه حرکت از مجموعه و روابط واقعی اجتماعی مناسبات اجتماعی حاکم و قرارگاه تاریخی طبقات آن حرکت است که ماهیت و نقش تاریخی هر طبقه را میتواند توضیح دهد. کاری که مارکس در مورد سرمایه داری، در مورد نبرد طبقاتی پرولتاریا و بورژوازی و بالاخص برای تعیین چگونگی و نقش پرولتاریا در ساختمان سوسیالیسم انجام داد. نتیجه روش و دید اول ضرورتا این خواهد بود که کمپرادورها و فئودالها همسنگ باشند، بورژوازی ملی طبقه خواستار سوسیالیسم بوده و لومین ها نوعی پرولتاریا بحساب آیند. این روش اکلکتیستی ریشه بینشی خود را در پراگماتیسم

مائوتسه دون دارد • برای او مصلحت روز و " واقعیت ملموس " مورد استفاده فوری است • پراتیک و مورد استفاده بودن سیاسی اشیا و پدیده ها ، ماهیت پدیده ها و قرارگاه آنان را مشخص میکند • " شناخت " طبقاتی او بر اساس اصل استفاده عملی و موفقیت قرارداد و با معیار استفاده عملی و موفقیت فوری ارزیابی میشود • کوشش او در " تحلیل طبقاتی " و ارزیابی از طبقات در واقع چیزی نیست جز اینکه " قانونمندی " در حرکت تاریخی را با رفتار و اعمال سیاسی و استفاده بخش آینده بشناسد • در جنبه این پراگماتیسم ، نظریات فیلسوفان و اخلاقیون چینی تأثیری مهم در نظریات مائوتسه دون دارد • شعارهای بد را به خوب تبدیل کنیم ، از سختیها نهراسیم ، آتش فشان و اژدهای هفت ساله ، د بدن خدا و ... انعکاسی از تأثیر سورژکنیویسم اخلاقیون و فلاسفه چینی است که در مجموع تحلیل اجتماعی - طبقاتی مائوتسه دون را میسازد •

۳- بر خلاف آنچه که گفته میشود دیالکتیک ماتریالیستی توسط مائوتسه کامل داده نشده است بلکه آثار مائوتسه دون در این زمینه در حد عقب مانده ترین آثار دیالکتیک است • مائوتسه دون در آثار فلسفی خود اگر چه از تضاد صحبت میکند لیکن موفق نمیشود در نبرد تضادها موجودیت واقعی

این پروسه را بیان دارد • چه از نظر جنک و وحدت تضاد های مائوتسه دون و چه آنالیز چگونگی تضادها در واقع ساده کردن غلط و مبتدل جنک و وحدت تضادها در ماتریا- لیسم تاریخی است •

همانطور که گفته شد معیارهای خوب و بد، نرم و سرد، یائین و بالای مائوتسه دون برای توضیح تضاد در دیا- لکتیک ماتریالیستی، قراردادن مکانیکی تضادهای در سطح خارجی است در دیالکتیک علمی و ماتریالیستی نه در مقابل هم قراردادن تضادها و طرح تضاد در سطح منطقی بلکه بیان و توضیح اشیاء و پدیده ها و پروسه واقعی تکوین پدیده های مورد نظر است • بعبارت دیگر ماتریالیسم دیالکتیک باید حرکت داخلی و در خود پدیده را تحلیل کند • از آنجائیکه مائوتسه دون تضادها را در سطح میبندد و وحدت و جنک تضاد، آنتاگونیسم و غیر آنتاگونیسم تضادها را بدوی میفهمد بسیاری نتیجه گیریهای او در سطح سوسیالیسم بدوی و عقب ماند و اکثر انحرافی باقی میماند • جنک جهانی را "خوب نه بد" میدانند چه به نابودی سرمایه داری میانجامد، قیام ارتجاعیون در یک انقلاب را "امر خوب و نه بد" ارزیابی میکند چون انقلاب اجتماعی "محکم" میشود و غیره • نتایج دلخراش این "اندیشه"

را ما در نوشته های بعدی با مثال و فاکت‌های مختلف بطور  
 مشروح تر توضیح خواهیم داد. در آخر ما جمله یکی از  
 دیالکتیسین ها را نقل میکنیم که گفت "دیالکتیک مائوتسه  
 دون با مارکسیسم همان نسبتی را دارد که الکیما با شیمی  
 مدرن" نتیجه اینکه برخلاف هایپنوی عدد ای مائوتسه دون  
 دیالکتیک ماتریالیستی را تکامل نداده است. بلکه بدترین  
 و پستی افتاده ترین دیالکتیک منطقی را بعنوان دیالکتیک  
 ماتریالیستی جا زده است.

۴- ما سعی کردیم در بخشهای اساسی "اندیشه مائو  
 تسه دون" نشان دهیم که این اندیشه چون انقلابی است  
 لزوماً نباید مارکسیستی باشد و با مارکسیسم تناقضات عمیق  
 و اساسی دارد. چه در مقولات ماتریالیسم تاریخی و نبرد  
 میان طبقات و مسئله دولت و چه در زمینه مقولات ماتریالیسم  
 دیالکتیک با شهادت میتوان گفت که "اندیشه" نه تنها  
 با مارکسیسم - لنینیسم عصر ما نیست بلکه شباهتی با آن  
 ندارد. "اندیشه" با تحلیلهای خود افق روشن تئوریک  
 را تار میسازد. مقولات را قاطی کرده از پرندگی تئوری  
 میگذرد و مارکسیسم را میخواهد به تئوریهای خلقی، غیر  
 اصولی، پراگماتیستی و سیاست بازانه تبدیل نماید. ما  
 سعی کردیم با تحلیل و مثالهایی این تکامل دروغین



مارکسیسم را نشان دهیم . در نوشته های بعدی در زمینه  
کیس شخصیت در چین ، همزیستی مسالمت آمیز ، تئوریهای  
خلق و ضد خلق ، سه دنیا ، دشمن عمده چگونه تعیین  
میشود نشان خواهیم داد که اکلکتیسم و پراکاتیسیم در متد  
و بینس و بنام مارکسیسم چه خطراتی را بدنبال خواهد  
آورد . مائوتسیسم بعنوان مارکسیسم - لنینیسم عصر ما امروزه  
در گروههای مائوتسیستی ایرانی و خارجی بطور دقیق و همه  
جانبه بکار گرفته میشود . ما در نوشته های بعدی تاثیر  
منطقی و پی گیرانرا در سیاست قریب باتفاق گروههای  
مائوتسیستی ( و نه این یا آن گروه که گویا " اندیشه " را نه  
فهمیده اند ) نشان خواهیم داد . تحلیلی عام و تئوریک  
یا انتقاد بر نظریات تئوریک زمانی مثبت است که نتیجه  
عملی داشته باشد و به مبارزه طبقاتی کمک رساند . بنابراین  
این وظیفه خود میدانیم که نتیجه " اندیشه " را در مبارزه  
طبقاتی جهانی ، در سیاست چین و مائوتسیستها توغیج  
دهیم و توضیح خواهیم داد .

## منابع

- ۱- درباره دیکتاتوری دموکراتیک خلق، مائوتسه دون،  
منتخب آثار، جلد چهارم، اداره نشریات زبانهای خارجی  
پکن ۱۹۷۳، ص ۶۰۱ - ۶۰۲
- ۲- همانجا، صفحه ۶۰۵ - ۶۰۶
- ۳- // // ۶۰۶
- ۴- // // ۶۰۷
- ۵- // // ۶۰۷ - ۶۰۸
- ۶- // // ۶۱۱
- ۷- // // ۶۰۶ - ۶۰۷
- ۸- درباره دموکراسی نوین
- ۹- درباره حل صحیح تضادهای درون خلق - چهاررساله  
فلسفی، اداره نشریات زبانهای خارجی پکن، ۱۹۶۷  
ص ۱۲۶۲
- ۱۰- همان اثر صفحه ۱۲۸
- ۱۱- // // ۱۲۹
- ۱۲- // // ۱۳۰
- ۱۳- // // ۱۲۷
- ۱۴- انتقاد بر اقتصاد سیاسی، دیتس فرلاگ برلین ۱۹۶۸  
صفحه ۱۶

- ۱۵- چهارمقاله فلسفی ، اداره نشریات زبانهای خارجی ،  
 یکن ۱۹۶۷ ، ص ۹۵
- ۱۶- تحلیلی از طبقات جامعه چین ، بنگاه ادبیات بزبان  
 های بیگانه ، یکن ۱۹۶۷ ، ص ۱
- ۱۷- همان اثر صفحه ۲
- ۱۸- // //
- ۱۹- // //
- ۲۰- مارکس- مانیفست حزب کمونیست (فارسی )
- ۲۱- // // //
- ۲۲- تحلیلی از طبقات جامعه چین
- ۲۳- همان اثر
- ۲۴- انقلاب پرولتاریائی و کائوتسکی مرتد ، آلمانی ، انتشاراً  
 زبان خارجی یکن ۱۹۷۲ ، ص ۵
- ۲۵- همانجا ، ص ۴
- ۲۶- نقد بر برنامه گما- انتشارات مزدک ، ص ۱۷
- ۲۷- از نامه مارکس به وایده مایر- لندن ۵ مارس ۱۸۵۲ ،  
 منتخب نامه های مارکس و انگلس ، انتشارات دیتسن ۱۹۵۳ آلمانی
- ۲۸- انقلاب پرولتاریائی و کائوتسکی مرتد ، ص ۷
- ۲۹- همان اثر ، ص ۱۱
- ۳۰- // // ۳۱

www.iran-archive.com

۵۰ ریال